



کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران

بخش دیجیتال

نام کتاب: سَبان السَّاح

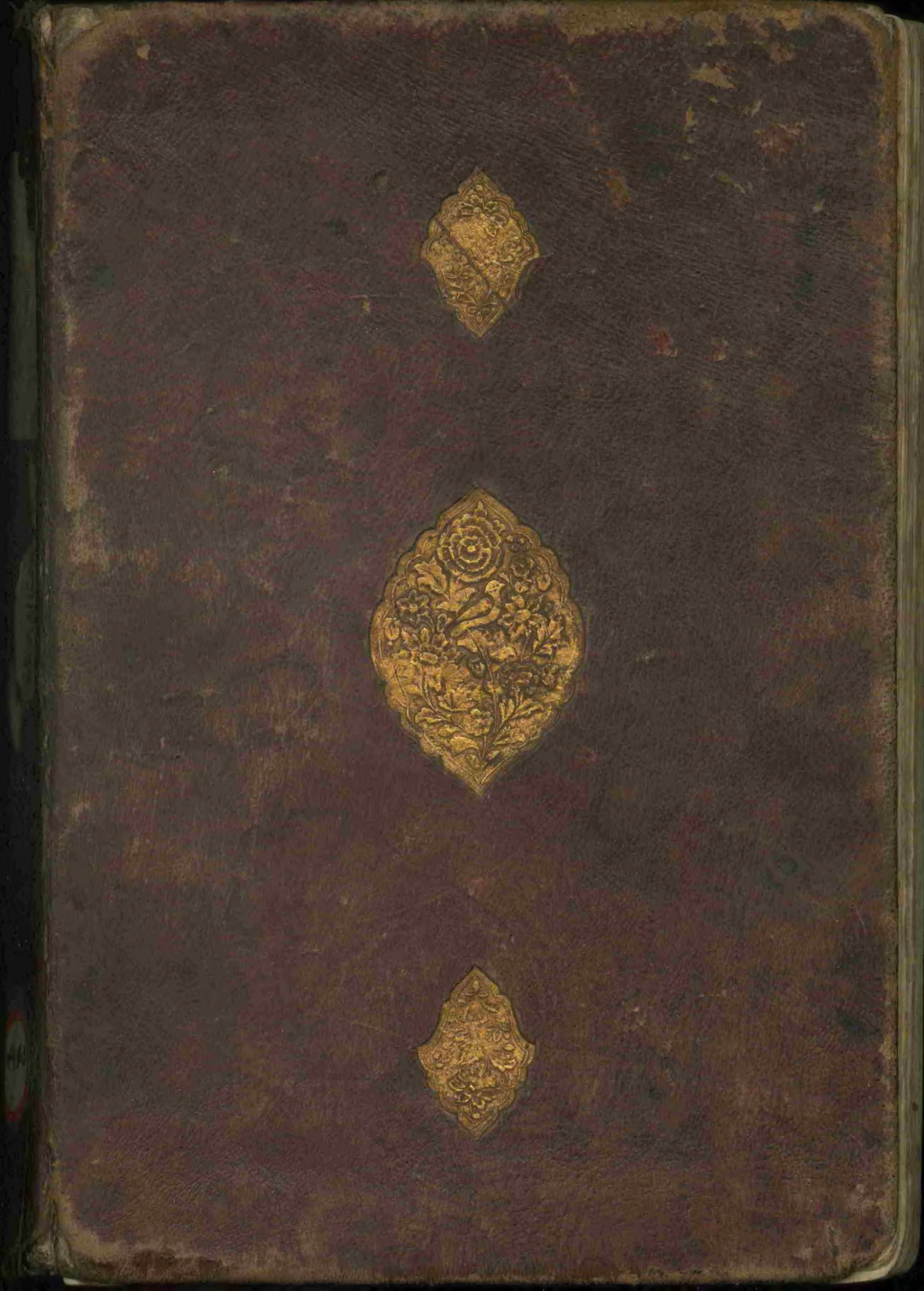
مؤلف: حاج میرزا زین العابدین سستعلی

شماره کتاب: ۴۹۶۵

اندازه: ۳۰/۵ × ۲۰

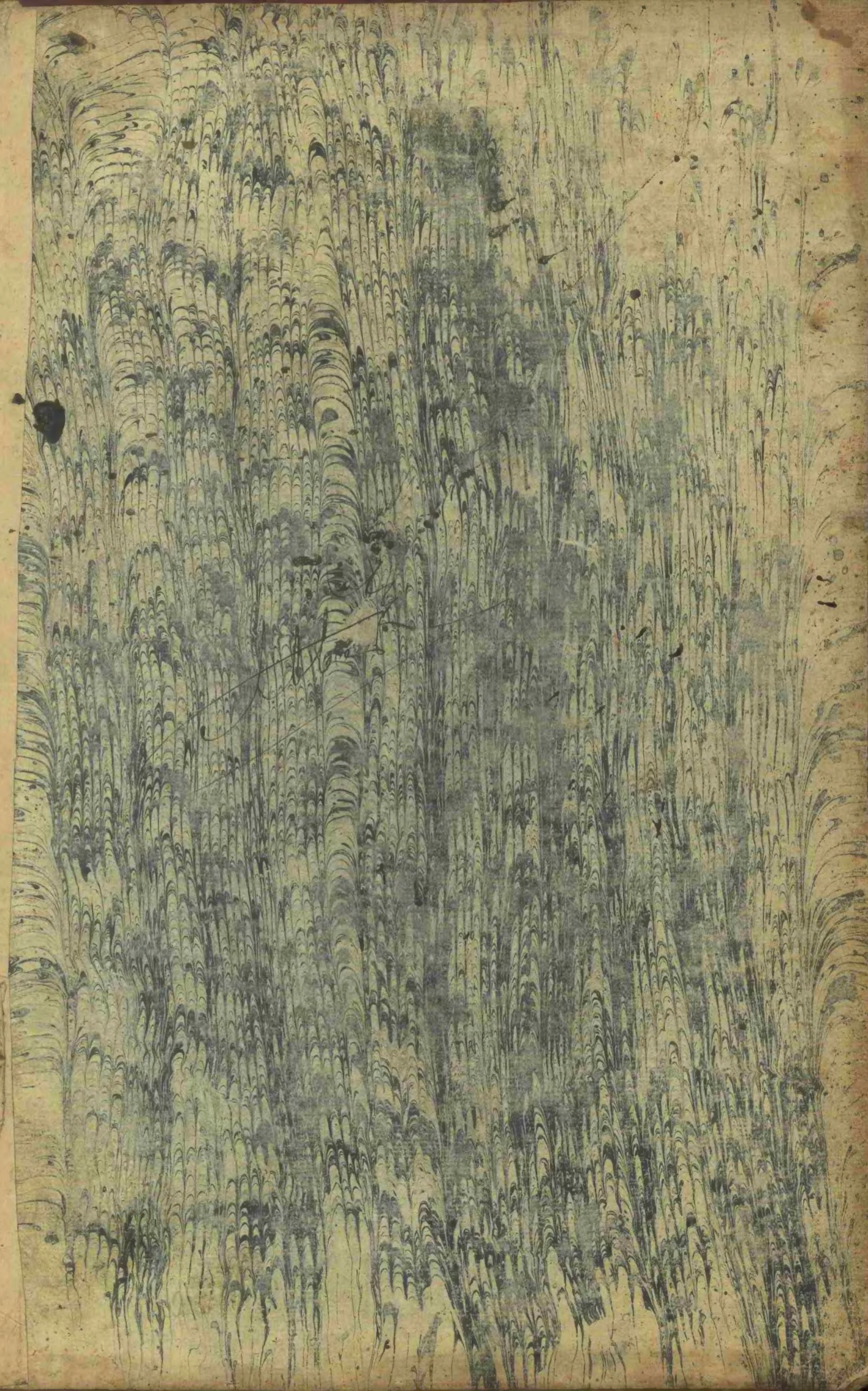
تاریخ تصویربرداری: ۱۹۵۴





Ben.
11X10
b 50

2990



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين
الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين
الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين
الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين
الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين
الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين
الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين
الحمد لله رب العالمين

٩٨
٤٩

٩٨



دستار حمد و سپاس و تخلص نشاء بقیاس مخصوص بارگاه اهدای و محض درگاه صمد است غراسمه و جلالت که در کمال احسان فضال
موجود است از در باغ وجود مقرر و در نمودن و از فضا طافت می آید و ممکن است از هر گشتی هستی محض و در بیان فرمود **کرمی** که از عین حرکت
بار وجود بی آدم را چندین هزار کلهای فضایی را صوری و معنوی و بی نهایت بخشید و چندین هزار از هزار و نظیر آن از اجزای و اشیاء
حکمت در هر روضه عین شهادت اشکار کرد و امید **رحمی** که از غایت رحمت سجده وجود انسان از این بوستان امکان کردید باغزار امانت
و خلعت و عمر و بار و ساخت و بنیادی و نقد کربانی آدم و دو هزار فطرت در راه باغ ایجاد بر افراخت **خلد و کد** که بیلان روضه
امکان را با حدیثش هموار کرد و الله سبحانه و تعالی هم در خلق السموات و الارض بقوله الله و طوبی ان خلقه بعد من یحبس هم بر و از کردن
شیئی الا یبع عجله و الا تفقهون تسبیحهم **بمانند** که طایران بوستان امداد در هوای معرشتن بال طایران بسته که با عوفا که حق
میرفت و مرغان گلستان داشت و مارج شادین بر و از خسته که لا احمی شایع انک انک انت علی نقاب **نظم** سبحان الله
که صفاتی که بر یا بر خال بخوبی فکر عقل انبیا **و باد** که اطفال هم ممکن است از محض اده بی تغییر و زبات و بی ماده از علم محض و
کردند که و ما انما اولاد الله اذ اولاد شیآن بقوله که میگویند **علی** که علیش بر سوخت و ولوج و کلیات و جزئیات کلش کویا
برابر و یکسان و هو کل شیء عظیم **قادر** که سیاح خود از سیاحت کل از قلل و غل و کلا الله حق قدر و در حلهای تن فرام
از غلشای گلستان کمالش قاصر و عند یسپان از تعداد اوراق غلای و بلکه از تعداد و نعم الله لا تحصى **ع** تعالی شان را الله اکبر
قاصی که مشت خاک اذات کامل الصفات نموده اسم او را انسان نهاد و عقل و همدان نظیر خود را بدو گرامت کرد و عوشت و چند
و علم و غریب و ذوق و عرفان بوی عنایت نمود و لوی عز و علای از اد فضای کون و مکان و خطه زمین و زمان بر افراشت و باری که
از خیالان زمین و آسمان و جلاله و لایکین باله و افغان امداد بر پشت انسان گذاشت ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو

الفضل العظيم بعد از حمد حضرت پیون و شای خداوند ذکر فیکون زوایه عیانت و جواهر صلوات برادر روح ساکنان فردی در قیل
 و عافا خجالت آخر که هر یک در دوستان نبوت و کلمات و در دو دینده و سر و سرانده اند و هر شخصی از ایشان چند
 نفر که شکان وادی جلالت و کبریا که کان سینه عوایت را گاه و همدایت کنند اندکی مخصوص بر آن صلوات و این صفت است
 بیا و آدم بهر حال و الطین و ناز و نیر خاریش و ما ارسنا الحلا رحمة العالمین ان دیو دیار سحر الدیاسری و ان سلیق فضیلت
 فرسین الخاف و ان مسند شری و سوز و عیالک بلایت حق و خلوت کرب و مع الله ناطق و ماسخ عن الهوی ان ناطق و انغ
 و ما طغی انما یورثه ذل و ان انما جله عکبات ان مکر و اجبائی ان و اجب مکر انما یختار و باع و لا ان غیر شجره فلا
 ذبله موجودات و فزاد کایات خاتم الانبیاء و سید الاصفیاء و انما اسم محمد بن عبدالله ان الله و ملائکته یصلون علی الی ایها
 الذی انما و صلوات علیه و سلم و انما صلوات الله و سلامه علیه و انما الطاهرین **نظم** خوشترین اجل و محتر دینا و لغزت سلطه
 عرش و خواجه کربین مصطفی کان یهد کل عالم و او بود افتاب میر و خالک آدم و بود کیمیا الطایف رحمت و غفران و شراف
 رفت و وصولی شان روح مقدسه الهی که حقایق شمس اسرار میت اخبریت و دانه نایان عالم است و مقتضایات
 عرصه سال و جودت اندام نایاب و بلا الله لیدهب عنک الراجی الی البیت و یطهر کرم نظیر بر طهارت ایشان کوه و ایزد لا
 استقام علی جلال الموده فی القرب برمودت ایشان دلیل بر عاست **سم** لوبان مطهر و کرم بکرم انامد نیز انعم **نظم** و انما
 بشریفات معنی نبوتی که من موسی و اراک شرف و کشف لغطاء و انفسه و عرصه کاف و خرافه از فرشتگان و ان نظیر بهاء
 دیم الله و ان جواهر نبوتی و ان کوه عبودیت و ان فی حضرت کردگار و انما اسم جنه و ناز قطب الوصلین و غوث الوحید بر
 بحر العازمین اسد الله العالمی مظهر العجایب علی ابن ابی طالب سلام الله علیه و علی اولاده و اتباعه و انما اسم جبریل الموم الذی
شعر اسد الله در وجود آمد در دین بر چه هم چه بود و آمد **نظم** کرم بر او زلف و مقر این جفا و نخله و در شایسته عقلا دنیا
 نزار علیهم اولیاء الله و کثرین سید کائنات نعم الله الغیر الحق الحق الحق ابی اسکنه دین العالمین شیخ و فی بحر الله عبودیت نفس جبار و مه
 خیر از همه معروض میار و در کرم و صواب معرفت ما نزار با فضل کمال و بر بر مهر و لذت احباب جلد و حلا ظاهر و هویدا و در مش
 پیدا خواهد بود که بنا بر اقتضای قضایای کرد و ان بل حکم حضرت پیون از وطن ما یوفد و در و از سکن محمود و محبوب و کشته در عبا
 عالیا است سکونت محمود و دل تلید در خلعت و الا در سابع ابعصیل عالم سمیع و فزون دیر و مشغول بود و چون با و معانی از
 مراحل از کمالی بر حلا هفتم با یغادر و بر تقدیر بل یغادر حضرت قلی و سیاحت اقالیم مختلفه از بلاد و ترک و تاجیک و در و
 و نوز و یازست و در بالاست عالی دانی و معانیت افاض و از از لهر کرم و اتفاق افتاد و محالطه طایف اقام از وضع و شرف
 و قوی صاف و ری نمود و صاحب رفی فی دم از کرم و اسام در هر مقام حد و ناز و الحان فله و نمود و بعد از اسعد و فطری
 از حبش تا میان و در کار و د انتم ناله و یا مستفیض و هر در کرد و در کمال از وضع کمال الهی و ان غرض از این کمال جلد و در
 مرکبان اکرم بصیبه **نظم** زهر کوشه نوسه یا قتم زهر خمی خوشه و افتم سیدنا لیمه باعث تصنیف این کتب غایت است

یا ایها الناس انکم فی ریح من العجب فانما خلقناکم من تراب ثم نضعکم ثم نضعکم ثم نضعکم ثم نضعکم ثم نضعکم ثم نضعکم ثم نضعکم
 مادته الاله می فرماید حکم خداوند اینست که منم که می رود از دل امر که ای علم بعد علم شایا امیر چون بهار جوانی
 از نور کسوت گذشتن بخزان پیری رسید و سالی ایام دردم زنده گانی نشاط عمر را بنجام رسانید و شاهد خوشی که بارها
 جوانی بود از صحت مزوری گردید و سنین عمر با سالیان شب و روز سوار گشتن چنان که ناخت که از بر جان زنده گانی بچاه و چاه و چاه
 طی ساخت و دوستا و اوصاف را در آن قوای باطن که در ضربت داری چون عقول عشره و عشره عشره و ده اسد انانی را با هم
 مودت و لایح خاطر متروکند و هر یک نوعی طریقی پویای سپردن با وجود آنکه حافظه و محله و مقوله اشخاص در اندیش و در انداز
 صحبت و یمنه یاد نکردند و سعی و دلازم که مر بودند و دیان پرورین هم و یکدل بخدمت قیام می نمودند در بیان محبت ایشان
 سستی پذیرفته ماند نباتات الغش هر یک جدا گانه دل از خدمت برگرفتند و بنده نیز از زلال کفر پیوسته که در پرورین
 در رود و هر ساعت بجهان می پیکار می کرد که از غلامی در خدمت نرسیم و گاه میگوید که بخور و دردم ندیدم حاضر
 نیستم کفتم ای ناسپاس چون دشمنان تو سالها با من رفیق بودی و مدتها در سفر من حاضر گشته ای و با تو در محله
 نورانیت کردم و لوان محبت نسبت به تو بخار آوردم و تو را غریب و غمزدار شدم و از تو ای دوستی دیکه مهال ناک
 اکنون بهم حواله معارف داری و تو صحبت برین رفیق میگذاری در جواب عادت اهل روزگار پیش گرفت و بخان پرستان
 کفر اعدا کرد که در زمان که با تو بودم و تو اطاعت و رفتی می نمودم هنگام شب در میان جوانی تو بود و هر که حرفی
 تو می نمود و تو در آنوقت قدرت کامله و قوت شامله داشتی و کسب الهی تو دمی نداشتی و اکنون پیر شدی و رفیق
 از تو دگر و هر همان از تو نیستند و چون از بنده تو جدا شدیم و این پوفانی از آن کافر تو رفتیدم و بهم میگوید که اگر سوال
 بفرمایید خواهد گفت که به محرم و دهم و از غلبه صغیر سوادتی شد اما آنکه از قدرت با هم و چون مر حالت غلبه
 سکون و چون دوستی داشتی و تو حق و در آن خاطر می نمودند که تم ایچتم اگر چه رفیقان عهد
 دوستی را شکستند و خاطر را شکست پوفانی غلبه اما از تو این چشم داشت نبود و تو هرگاه تو را چشم بودی پیوسته غریب
 ایام را مشاهده نمودی و بسبب چشم عیبت پس کسودی و نیک بد روزگار و الوان و اشکال هر یک مشاهده کردی
 پایان حسن و قبح امور را بنظر در آوردی و شاهدان ماه میگردید بر آن خوشید منظر در هر اقلیم و کشور برای العین دیدی
 و بصورت ارباب فضل کمال و حد و بدان و حد و حال در هر یک رسیدی اکنون چه واقع شد که اندیشه داری که خود را
 مهمل گذاری و میخواستی که چشم از حق و حد و ساله بوسی خاک می رفتی بر دیده مردی با شی چون تو دم بازاری هر دم علم و
 اری که گاهی در دلم که میگوئی که بهار دم که میگوئی که پسر دم که میگوئی که شب کردم یا گوش از تو میگذارد و از تو
 الدله دل از دم چهره تو هرگاه با تو بودی سخنان اربابین شنودی و کلمات بزرگان دین را استماع نمودی و تو هرگاه سخنان
 حق و باطل می شنیدی بی زیاده و نقصان از این می پرسی و این که تو هرگز از صحبت زلال نداشتی و همیشه غم محبت را در زمین

خود میخواستی الحال چه روی نمود که باز سرگرفتی و در مفاخرت من ننگیدی بگریانی و هر ساعت تا مفاخرت میوزی و مرا محافل و دست میساز
و هر چند حق بگویم نمی شوی عذر اگر ساخته بطریق غیر و علی الاطلاق حمید و اوصاف پسندیده شما که احباب گردید من بوی بد
لبا و زنا و محفل و شکار و عیادت خواهر من کردید و بواسطت دیاری میدادید و زبان تحسین من میساختادید و من در محصل شما
ریاضات شافیه و محاللات خوف الحافز گردیدم و در راه شما زحمت بسیار و محنت بسیار دیدم تا آنکه در محبت من ثابت قدم و راسخ
شدید چه کرد در بیان جوانی و عنفوان زنده گانی که زمان غرور و کمالی بود از محبت من زحمت داشتید و مرا مانند اهل
دینا خود پسند و خود را میپنداشتید باز دور و نزدیک جوایای احوال می دیدید و چون مرا خلاص خود داشتید که هر بام میسوزید
و سالها در محبت من اوقات گذرانیدید و دلتهای بدیدای پس من جلس من بودید و من نیز از معاشرت شما لذت میبردید و من
در محبت و بلا و رنج دعا از شما استمداد میجویدم اکنون چه وقت شد و چه پیش آمد که خیال مفاخرت را در این حضور و دوستی با خود
میگذرانید ای محبت عزیزت و حیای امانت و توکل و شفقت و تقوی شما که چون بای سبب مرا قریب بودید و من نیز در از استراحت
خواهر من غفلت نمی نمودید و من هم با شما طریقی محبت و محبة الفتنه داشتم و اکثر اوقات بر اسودگی محبت شما هم می کشتم عجب الحال چه روی
نموده است که من را اشتیاق کرده مانند یکا یکا شده اید و طریقی ناسپاسا پیش گرفته اید چنانچه ای نازد شیر سوختن را دید ای صبر و
تواضع و ادب ای حلم و قناعت و اخلاص شما که بسیار سته ضروریه با من بودید و محبت سته و داشتید و من نیز با شما می
کنشید و من نیز در استرضای خواهر شما و تنی بیا میگردم و بر این خوشنودی شما میخورم و انکه بسیار بجای آوردم اکنون بسیار است
که من نیز در این دیدیدم که موجب کینه و رنج شما گردید و ملاک شما را بدین مقام رسانید که نذر شیر مفاخرت میخواستید و طریقی خواستار
می پیمایید ای فاضل و صفا و تسلیم و رضا شما که مانند جاسوس حسرت می دیدید و من نیز از محبت من مفاخرت نمی نمودید و چون
افتخار میکردید اکنون چه روی نموده است که مانند جویان دیگر گردیدید و نذر شیر و سگال افتاده اید و چون سایر رفیقا ن دل در جانی
نهاده اید این محبت و شجاعت و ای عفت و علالت شما که در این عناصر را بهر پیراهن تن پوشیدید و رفیقا جان و یاران روحانی
بودید و هواره طریقی بر او منت مرا می نمودید و من نیز با شما غایت محبت داشتم و در استرضای خواهر شما هم می کشتم ای ایضا در
جانی و ای صلاحی و شهادتی نمی غلطی کردی در راه حکمت چه مقدار زحمت دیدم و در استرضای شما چه زحمت کشیدم و در
عفت و بی گسستگی و خشکی خوردن و در محبت عدالت بسیار محنت و رنج بردم و در از زبان کرد انتمندان و در خوردنندان عصر
از عهد عهد شما بیرون نیامدند و از حمایت شما محرومانگذاشتند و نذر شیر و سگال افتادند و بوی یکا یکی بر روی شما گذاشتند و از شما
بهر وجه جدا نداشتند طریقی عوام را پیش گرفته اید و یا مانند علما و مجتهدان پیر از رفیقا ن شوی پدید آورده اید و نذر شیر و سگال افتادند
شما که بسیار و مالیدند و نذر شیر از کان اربعه باشند و نذر شیر از کان اربعه باشند و نذر شیر از کان اربعه باشند و نذر شیر از کان اربعه باشند
نمی نمودید و مانند عاشقی که پیوسته جوایای رضای معشوق خود باشد در استرضای خواهر من سعی بلیغ میکردید و در لایق بام
و شهر و عوام در حد متکدلی و جان سپاری اهتمام تمام بجای آوردید و من هم با شما غایت اعتقاد و نهایت اعتقاد داشتم

در غیر اینجه که واجب در حقیقتی تعیین نفس قیام بذات باشد واجبست که وجود نیز از جهت بودنش واجب هم چنان باشد پس بپند
وجود معلوم کلی تا مگر باشد از برای او از برای این حقیقتی است که نیست در امکان مخلوق و انفسا قیام است بذات خود و نه است
از آنکه بوده باشد از این جهت واجبست که در مطلق که معرست از نفسند و انفسا این و این تصور میشود و در وجود
ماهیات ممکنه در ذات حای بودنش وجود مگر اینک از برای است نسبتی مخصوص بحد وجود قیام بذات و این نسبت بر وجه مختلف
و انحاء استی می باشد که در ذات اطلاع بر ماهیات انفسا وجود کلیست چه چندان که وجود حقیقی باشد چه چندان که وجود استحقاقی باشد
مراجعه را که نموده است بعضی شایع ایشان را و اکثر است که بپایه الراجحون فی العلم و صاحت نموده است او را حق و در آن اکثر شایعین
و نیز بوده است حق که این کلام را و شایع است که این کلام را و شایع است که این کلام را و شایع است که این کلام را و شایع است که این کلام را
حقیقه و اما بپند که این کلام را و شایع است که این کلام را و شایع است که این کلام را و شایع است که این کلام را و شایع است که این کلام را
وجود قیام بذات که ممکن نیست بوده باشد قیام با ماهیات از ماهیات و نیست شایع است که این کلام را و شایع است که این کلام را و شایع است که این کلام را
وجودی و این کلام را و شایع است که این کلام را و شایع است که این کلام را و شایع است که این کلام را و شایع است که این کلام را و شایع است که این کلام را
حقیقی و مسلم است در وجود حقیقه که قیام بذات خود باشد و این کلام را و شایع است که این کلام را و شایع است که این کلام را و شایع است که این کلام را
و از برای او از جهت حقیقی که بعضی از اقسام بذات بعضی قیام با ماهیات ممکنه باشد و شایع است که این کلام را و شایع است که این کلام را و شایع است که این کلام را
امروا که بودن وجود واجب جمیع ماهیات از جهت حقیقی است چه بعضی از وجودات متفاوت باشند با ماهیات
با اینکه بعضی مقدم اند بر بعضی از وجود و عقل بیشتر تقدم بعضی بر بعضی وجود یا بودن وجود در جمیع واحد و حله حقیقه و اگر عذر
پیاورد که تفاوت بمقتضای تفاوت نیست در وجود حقیقی بلکه در نسبت و ارتباطات است باو اینکه بوده باشد نسبت بعضی از ماهیات
حقیقی تقدم از بعضی دیگر جواب میگویم نسبت این حیثیت که نسبت است امر عقلیست و اما حاصل آن در تفاوتی در نسبت است و انفسا
بلکه باعتبار شئی است از نسبت بر وجه که نسبت به شئی واحد باشد و ماهیت منسوب حد را که بحقیقتش تفصیلی که شئی از تقدم
تا خون و او نیز در این از برای او از جهت حقیقی است چه بعضی از ماهیات از جهت حقیقی است چه بعضی از ماهیات از جهت حقیقی است چه بعضی از ماهیات از جهت حقیقی است
واحد و بر تقدم و تا در نسبت واجب **از جهت** اینست که نسبت ماهیات باری هم اگر اتحادی باشد لازم می آید بودن واجب ماهیات
بلکه صاحب ماهیات معقوله متعالیه را اینکه ثابت شده است که نسبت ماهیات از جهت حقیقی است چه بعضی از ماهیات از جهت حقیقی است چه بعضی از ماهیات از جهت حقیقی است
و واجب حقیقه که خلق شئی میفرماید و تحقق هر دو باشد پس لازم می آید که نسبت ماهیات از جهت حقیقی است چه بعضی از ماهیات از جهت حقیقی است چه بعضی از ماهیات از جهت حقیقی است
بر اینست که تعلیق الفاظ را که نسبت شایع است بر این که حقایق اینها عبارت از خلق غیر خود چه ماهیات است که تصور میکنیم ماهیات را و
شک داریم در ارتباط و خلق آنها حقیقه مخلوق و وجودات زیرا که ممکنست آنکه گفته شود که ماهیات از جهت حقیقی است چه بعضی از ماهیات از جهت حقیقی است چه بعضی از ماهیات از جهت حقیقی است
نیست چه ممکن نیست آنکه ماهیات از جهت حقیقی است چه بعضی از ماهیات از جهت حقیقی است چه بعضی از ماهیات از جهت حقیقی است چه بعضی از ماهیات از جهت حقیقی است
میان موجودات و مطلق باشد و موجودات ماهیات باعتبار معانی اعتباری و ان معلوم بالذات است و نیز اینک که ماهیات از جهت حقیقی است چه بعضی از ماهیات از جهت حقیقی است چه بعضی از ماهیات از جهت حقیقی است

نیست

انصافا حقیقا و انکار و رفع امان میباشد از بدیهه عقل پس هرگاه مراد ایشان این باشد که انصافی نیست قیام بمقتضای حقیقه یا اینکه نیست در واقع
معنی اعتباری پس معیاره صرفه است و اگر انکار کرده اند این را و اعتراف دارند باو لیکن گفته اند که این برای ممکنات غلط میباشد باو لیکن
که این غلطی را مگر در بدیهه نیست که معنی مطلق و انفسا انصافی بله ای موصوفه میشوند باو پس میباشد بله ای دیگر سوی مذکور است و در حکم
تفاوتی با اینکه وجود ممکن از جهت وجود واجب معنی است چه او بذات مصلحت است از برای وجود مخلوق ممکنات چه ایشان را بپند که
انصافا ممکنات وجودی نسبت به علل و علل نسبت به قیام بذات وجود در این طریق و واحد شخصی است و وجود کلیست و معقوله و در طریق
بیکر از جهت است پس این بیان ظاهر است که این طریق را با اینکه مختار حقیقی است معنی است و مصلحت مختار است و معقوله و در طریق
تفاوتی با اینکه وجود ممکن از جهت وجود واجب معنی است چه او بذات مصلحت است از برای وجود مخلوق ممکنات چه ایشان را بپند که
و از جهت حقیقی که بعضی از اقسام بذات بعضی قیام با ماهیات ممکنه باشد و شایع است که این کلام را و شایع است که این کلام را و شایع است که این کلام را
از جهت اینست که نسبت ماهیات باری هم اگر اتحادی باشد لازم می آید بودن واجب ماهیات
بلکه صاحب ماهیات معقوله متعالیه را اینکه ثابت شده است که نسبت ماهیات از جهت حقیقی است چه بعضی از ماهیات از جهت حقیقی است چه بعضی از ماهیات از جهت حقیقی است
و واجب حقیقه که خلق شئی میفرماید و تحقق هر دو باشد پس لازم می آید که نسبت ماهیات از جهت حقیقی است چه بعضی از ماهیات از جهت حقیقی است چه بعضی از ماهیات از جهت حقیقی است
بر اینست که تعلیق الفاظ را که نسبت شایع است بر این که حقایق اینها عبارت از خلق غیر خود چه ماهیات است که تصور میکنیم ماهیات را و
شک داریم در ارتباط و خلق آنها حقیقه مخلوق و وجودات زیرا که ممکنست آنکه گفته شود که ماهیات از جهت حقیقی است چه بعضی از ماهیات از جهت حقیقی است چه بعضی از ماهیات از جهت حقیقی است
نیست چه ممکن نیست آنکه ماهیات از جهت حقیقی است چه بعضی از ماهیات از جهت حقیقی است چه بعضی از ماهیات از جهت حقیقی است چه بعضی از ماهیات از جهت حقیقی است
میان موجودات و مطلق باشد و موجودات ماهیات باعتبار معانی اعتباری و ان معلوم بالذات است و نیز اینک که ماهیات از جهت حقیقی است چه بعضی از ماهیات از جهت حقیقی است چه بعضی از ماهیات از جهت حقیقی است

نیست

[illegible][illegible]

برخیزد و در حق ران سواجی واهی مثل کین جواب شو که اصناف الطاف الهی در باره تو بسیار نظر رحمت حضرت باری در حق تو
 بشمار است پس بفرمان همین روز دست برخواست و با ساریت بیک داد ارحم و لب و چون چشم گوید و در راه همین
 مشاهده نمود یعنی در مقام سلمه المتهی خود مادی که میباید معین میبویست الماوت چون زردشت انجا رسید انجا خود
 از دوران و فرشتگان هکی نزد او آمدند و از روی موانست اصرار هکیت کردند نگاه نزدینان پاک از دوران شد و چون راه مبارک
 قریب حضرت المرافت زبان نیاز و لسان غفر طرا کتوده گفت ای پروردگار دجها و کردار من و دمان از بندگان تو و مبر
 کیت جواب ملائکس که براسی درستی ذلت بعد از آن دحشور و زبان و ازهای نهایی فراسر هکیت کرد و زبان پزلی سوال
 نمود و هکی با جوابش بود دیگر باره عرض کرد ای الهی امر از اینک و به روزگار و اگر کسی هیچ بود و از انقلاب لیل و نهار اعلا
 نمای و از حلاوت اشیا و از حقیقت عالم فلو که یکی بقا و از خیر و شر دنیا امر اکیضای حضرت نزدان فرمود که ز فرزند خیر
 و خواهان بنم و با تو کو کاران نزد کیم از شر و شرارت دورم و بگذردن کسی با فها و به راه بیکاری و به روزگار ری بر خلق بنما
 مستفاوت و شرارت و بدی که از هر هست و از هر مان و در هر زمان از او و زح کلاشن و در عالم جاوید دانستن بر تو است
 انگاه حضرت خلافا از روی اشتاق زردشت را بر کردار و شاک و سکون خطرها ک دانای و بر سر اخوان و سعور و خوش ایشان بیکار کرد
 و بر حقیقت جنات پرورد و حضور پرور و رحیم بر سقیم و دوزخ رحیم در عالم بقا و کفیت فنا و کوز از اوار و روز تمام علم بهم رسانید
 بعد از آن از بر تازید و استار ابله و عنایت نمود و گفت ای زردشت ما تو را با فریاد رسالت و کسوت نبوت و نیت و اوم و عجز و استاد
 سزکان بخطر خاک فرستادیم این نامرئی و صحیفه کرامی بر دار و قدم در راه ارشاد خلق بیکار و پیغام و ایکتاب بر تو اکرار و
 و جاد و کران کناره کرد و کیش و کشت و از ازان و دل بپذیرد و خلافت بیکری کرد و حکام عبادت و پرستش و روی تو را با حق آورد
 زیرا که مخلوقات رسی محتاج از زنده و دفع و روشی از پر تو و زردشت و در ریت با عت اساتیر و حویدت و حویدت و حویدت و حویدت
 و حور از زور و فریدم و دوزخ و زرق و رحیم را از خلق خلق نمودم چون زردشت بشرف رسالت و خلعت مکالت مقهور و سرفراز
 کت و پابه و در منزلت از افلاک در گذشت بکوز و زلفی و روز سحلی و حقایق اشیا و دقایق امور و سمایا و یافت بفرمان
 نزدان از مقام لامکان بخطر امکان شتافت و پسته نما که علمای است زردشت خلافت کرد و اندر اینک معراج زردشت و حاکم
 و به بانکه جمعی روی نموده علمای ظاهر ایشان اتفاق دارند بر اینکه معراج زردشت بابیکر انسانی و حیدر حضرت واقع شده
 اما از باب تحقیق معانی که نمیدکرسیدن مهربان بر بیکر انسانی و سخن گفتن او بطریق ادبی اشکالت و بر اینکه حقیقت انسانی
 مجرد و بیست است نه جسم و جسمانی یعنی مجرد و بی جسم بود و زردشت ظاهر کت و اینکه کت چشم فرمود عبادت او و قطع علاقه و بد
 و خلع عوایق است که چون روح مجرد گردد بر اسماء که هکیت جاوید نیست عروج نماید انجا بخت کتاب از نفوس و عوایت
 و انجا دوم اشاره بقول سماویست و سخن گفتن ملائکس چون نفس او عالم علویت و در انجا همان سفلی عیب و مساوی است
 چون بجد بر همین مبر خود و بیلافا و فرشتگان شاد و حرم شد و نزد کسید چون زردشت بخطر خال و سید تخت بیکار کت

خامیه بحدید بد از وجود و دندان و دانشوران از است و فیلسوفان و حکیمان از هر طرف برخواستند و بر کسوف و اوان و فر دانا با دوست داشت
 بخت و اعتقاد را بر زمین که اشکی چون دحشور و زبان حشر و مانا یا مانج کرانابه بر سر و بلند پابه دید زبان فصیح و لسان ملس
 از انفری کت طبع منیر از آن گفتار ماند که کت و در وقت در دست دحشور در حشده از روی بود که دست او را می رسانید که آن
 انفری و کت شاه ایران نهاد روی بر آید و نکشید نگاه بدست داشتند انچه ایشان را می نمود ایند بطلان با مرز و دست روی
 کلاخت چنانست بر سینه اش بر حیدر هکیت که سید من مضرکی رسید حشر اوان مقدار دحشور در حیا کت لاجرم قدر و عزت زردشت را
 برافزود و فرزان داد که کسری پارید و در قریب بر سر و شایر اندر دند زردشت دفرموده شهر یار بران کسری فرادیات انگاه جواهر کسری که
 در و داشت اشک ساز ساخت و در کمان از هر طرف حوایر و نالخت علمای دانش و زبان را بین طریق مناظره سپردند و بر این
 عقیده که با نقیض بر دحشور خلافت کردند و زردشت هکیت از انچه میفهمای قاطع الزام داد و هر سکوت بر دهان انجا حیات نهاد و کسید
 در مجلس کتاب سفت نظر حکما پیوسته حاضر بودند و میفرمود بین و سی فرخاست شمال مانند ان حکیمان در جهان بودند و در
 حکای بسیار شنیدند و حکای می بیند زردشت نمودند کت است زردشت را پیش خواند و پامه و از او بر سر علم اعلان از همه
 تکلیفهای از علوم و در کار سوال نمود و انچه استفسار نمود هکی را جوابشانی شود و لاجرم در جنبه ای خود جای داد و ابواب جوار پرورد
 روزگار و بکشد حکما که از ده از درگاه کتاب سبزی خوشی مراحت نمودند تمام شب با عتقاد بیکر در مطالع کت و حشر
 بودند و حشر الزام نمود دحشور و طریق اندیشه و سکال میبویند و چون بر املا فایده روز شد دحشور و طریق علم و حکما مجلس
 شهر بار آمدند و نخست فرقه علمای سخن گفتن آغاز کرد و انچه از کلام موافق نفس امر بود دحشور در باطل او صلح لیل و در کتایان میفرمود
 و از خود تکلم زبان میگوید و صله کلام در شبان بیان میفرود در زمان حشر اوان با بر قدر دحشور و از فرود از نام و نسب و کلام
 و حشر استعلام فرمود دحشور سخنان سنجید و کلامت شنید و به کت در زبان دحشور را فرمود که فردا اول ماه و عید سعید است فرما
 سروران شاه و حشران سپاه که جمع شوند و هر علمای و دانشمندان و خواص و کثرت تا انجا که امانت این جمع حاضر گردانم و هر
 کس که و شهادت و از ان شهادت برهان بطلان بیاید و دارم دحشور را جهان بیکاردم سخنان دحشور و زبان نزد پادشاه را
 مقبول افتاد و بر انچه حجب با خفا سرور و در و کرده دانشوران فرمان داد از دحشور کلام بجای خوش باز کت شد و فرقه علمای و دانشوران
 جمعی انچه تربیت دادند و در الزام دحشور و خطبای ستور نهادند و سر و انچه ابتدا انچه نمود و زبان شکایت کت و کسری بر دحشور
 ما و در فرزان و از دحشور و اعتبار ساخت و عواید عزت و اعتبار و قرین اعتبار و رفاهت و حال انکه معلوم نیست خاد
 کلام فرزان و سنا کلام که است نزد کلام جمیع تحصیل نموده و پیش کلام عالم طالب علم بوده یعنی که او بجهت نیست پس در انجا
 مقلد کت است اعلام و وجود این اشخاص را در ان اخرج بلای از انوارم است اگر چه از راه هفتان و فقر و سها و دقت و فقر و سها و فقر
 زیرا که در قلیل برای نفع کسری جابر و توقف بر مثال این امور را جایز است از انکه بکلمات در میان او بر دند و در دفع او اندیشه کرد
 و نالانند **نظم** مرا عیاد که از پروردگار بیکر بیکد و شیش لبوز و زرد و در بیکر عواید مهران ملت و سرور و دولت

[illegible][illegible]

دایم بود و یکی از ستاره کباب بر سلسله میخود و با گروه روحانیان او را از خودی و هوایه بر معیبات و خرق عادات زبان کردی
 و در علم شایسته کمال مهارت و در امور معیبات طریقت داشت و از غلو هم و سقوط نیزک جهان و جهانیا از نالود و مسامحه
 انکاستی و او را حالتی مانند غش و بخودی روی دادی و در محال با بجز از حوادث چهار ظهور و ختم و دفع و عزت و
 کفر و مملکت زبان کشادی بجز از کاتب در قلم و روی و چون از حالت باز آمدی بروی کفایت و خوشی که کردی و همگی مطابق
 و اعتدال و لاجرم معقولان و در پیچیدگی و اندیشه و لکامش با شریف خواهد بود و دانش را از زبان بردی و نظر
 خلوص و سادگی را بر سر داری و چنانکه ازاد و کتابت بکویا و دیگری یوسون نام دارد و زبان انبوییت کتابت یاسا
 در نظام مملکت و یوسون در مقام رعیت است و در کتایست و سیاست جهان بود که مریای بران تصور توان عجز و چنانکه
 اگر کسی در انشا و نه ناز یا نه مشاهد نمودی جز مالک یا یاری برداشتن و نبودی و کند به بختان و دزدی و در اردوی
 ظهور و تلاشتی و از هر طریق صدقات و شجاعت و سماعت فدی نکند استی و هر عورتی که در مقام غارت بدست
 از لشکر یا بافتادی اگر آن عورت شود و استی دست تصرف بر و نکشادی و چنانکه خان در چین وفات اولاد و احضار و
 و مقریان اعضا نمود و بعد از عقید مقدم بر اینکلمات زبان کشود و سفاکتر از زبان و بیرون و مطیعان و صلیت یکم
 سفار اگر ازین و یکیش خود نکند و از طریق خود بر مگردید و ملک و ملت دیگر از اقتوت و قدرت مدهید اگر درین زبان
 خود ثابت و استیخ با سید نرنگم کتبان و هم دینان خود عزیز و محترم و در هر کس مقتدا و مقتدی و چون از دین خود برگزید
 و ملت دیگر اختیار کند کسبکر و ملان دین مقتداست و مردمان او را ازین دانند و شما را از او رد لیل و بمقتدا گردانند و نیز
 قوم خود هم شما را قدر و منزلت عائد و هیچ کس شمار اینها و مقتدا ندانند بجهت آنکه هر کس که شما را بدین دیگر در این
 عظیم و نیکم نماید و صاحب تخلص را ازین دانند و او را بدین که کتایست که درین من ثابت قدم باشند از غمازی از خود
 که بر صلیت عملی نکردید و نصیحت بر قبول نمودید و نیز در هر دو طایفه جوار و بی اعتبار شود و در هر دو طرفه لیل و بختدار
 باشند و فی الواقع تا بر و صلیت چنانکه عمل کرد و نفع نیز کرد و بدید و ملایماید و در اکثر امور و سلطنت بودند و چون
 از گفتار و مجاور کردند و سخنان او را در نظر بنیاد و در لاجرم جوار و بی اعتبار شدند و از درجه سلطنت و حکومت بریزانند
 و وفات چنانکه از در و خلافت المستنصر بالله ستر شد و بدست چهار بود و بدست و بختی از خست و استقلال
 در اکثر امور و علم سلطنت نمود و انچه الله رب العالمین و العاقبة للمتقین **ذکر قراق** و نیز از زبان کوبید از زبان و نالت محوین
 بر بلاد قلم و صفات عظیم و نایب و احوال و وفای بخت بنیاد و جبال و الیه و ناله اسیر از اقلیم چهارم و قلمی از پنج اقلیم در
 وسط کشور با طوایف افتاده و مالک مال با عرب و لغت و اکثر مشیها ازین و نایب و احوال و وفای بخت و نایب و احوال
 پذیرد و عوام و حنفی و مذهب و دیگر خالی اند و قلمی شریف و خوش مشرب را قلم مالک داد و به و صحبت بر کتا
 انبار سید است انچه خود کار و هوای سازگار است **ذکر قراق** از اقلیم ششم و ازین اقالیم و کتایف ان اقلیم که ازین

معایت سرواژه و شکر است کوبید از زبان کتایست و ازین اقلیم و اهل اند یا نیز مشاهد نکردید **ذکر قراق** نام در دین و دین هشت
 و بعضی نیز از سمت غرب نشهر واقع و از طرف شمال جنوب میروند و در بلوک سلخ مصف میرسد مشاهد شده در میان جنگل
 اتفاق افتاده است **ذکر قراق** نام چند موضع است یک در دین و بعضی نیز از سمت جنوب واقع و چند باره فرید و است
 و بعضی نیز کتایست و دیگر چندان تعریف ندارد و قریب به پنج اقلیم قطع دران ناحیه مشهور و در لغت و الس و کتایست
 کمر و زیارت شاه اما بر قریب ثابت شده است بودن قریب از کمر و زیارت دارد و یک قریب است قریب مانند در راه غریب و قریب
 و بعضی نیز کتایست و در زمین و اتفاق افتاده و اطرافش کشاده است و باغات فراوان و آب روان دارد و کتایست مشاهد شده است
 اکثر قوم هر دو و بعضی از اقلیم مشرب اند و دیگر بلایه است از بلاد ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم
 و کتایست و بعضی ازین اقلیم و کتایست نام بلایه شوش است و ان در جوشن و کتایست **ذکر قراق** و نیز از زبان کتایست
 کوبید مشرب کتایست حسن اگر چه را قریب بلایه اما در مشرب میرسد اکثر سنی بلایه و کتایست **ذکر قراق** و نیز از زبان کتایست
 از شهرهای ایران و بلایه است بخت و امان قلم ازمان شهری بزرگ بود و بخت و امان قلم ازمان شهری بزرگ بود و بخت و امان قلم ازمان شهری بزرگ بود
 قتل نموده کوبید از کتایست و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم
 انسان و کتایست و کتایست از استراند در کتایست و کتایست **ذکر قراق** و نیز از زبان کتایست
 و قریب و هزار باره را در دست و نایب و احوال و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم
 طریقت کتایست و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم
 مرد منصف و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم
 و طایفه علی الهی و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم
 و اهل مس و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم
 بسیار و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم
 بسیار و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم
 انچه سوار و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم
 از ده و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم
 قلم و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم
 هر دو و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم
 دور و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم
 و ان سر و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم
 ششم و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم و بعضی ازین اقلیم

ذکر قراق

سبوح و شاهانه و در هر عظیم قله سبله انوار الله علی بصیرة و انوار اتبعی وحدت است و غیر از هر دو منسوب الی الله تعالی
 و دعای صافی انقادی اللهم اجعل لی ذریة من اهل علی علیه السلام و از هر دو منسوب الی الله تعالی و در صورتی که در بیت است
 شریک انتخاب و دعای است لهذا تربیت و بیان حضرت رسالت و انوار کردن ایشان بجهت اخفیت که در مقام حقیقی است کما قال
 سبحانه و اذ قال ربک الملائكة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس نعول انجاست و چون در بیان حضرت رسالت و اخفیت و بیرون
 دلالت عطا انشا بعد سیر که بجهت مقام ولایت از نفس نظران برود و از ظهور میرسد و از ادب و عودیت حضرت ختمیت
 انحضرت بخلص محله تعلیم میفرموده اند لهذا رسید بلا از عثمان مکرر مقام جذب بر تاجیک و کونا جا را بر خود حرام کرد و ند
 از قوه جذب بر علو است و ایشان فی الحقیقه مجرب و بسوی باطن فیض مواهب حضرت شاه ولایت اند که مقام جمع حقیقی است
 و جدا بایشان مقام ولایت تکلیف است که انتخاب مقام را مظهر است و چون عودیت را تعلیم ایشان میفرماید و ادب را
 نسبت به شیخ باید از تعلیم بکیر و حیوان و امیاد به خود هم بکیر از ایشان است و چون بقوت جذب علوی بمقام جذب رسید
 و از آثار و لوازم عالم کثرت عالم و مظهر گردیدند ثانیاً قوت سلوک و نشاء نبوت حضرت محمدی ایشان را بمقام سلوک مسکینا
 و این دفعه تربیت که بر محیط ظاهر معارض بکیر و سیاه و بیکر معادل بکیر و کونا چنانکه در هر دو در صفت کادری در غسل
 قرب با هم مکارند بکیر و سیاه و بیکر و تار و تار میگردانند و این در دو مجرای است که شستن جامه بر وجه کمال بظهور رسد و ظاهر مقام
 میباید و فی الحقیقه مشارکت و معاونت است و الحمد لله رب العالمین و بدانکه حال و در شخص ان مقام از دور و چون تربیت
 با حضرت شاه اولیا علی مرتضی را مانند بلال عثمان بن مطعون در مقام ارادت می بیند و بجهت کمال اعتدال و در این احوال در
 ثانیاً که با او اند که در راه ناله خاک طریقی با انتخاب در مقام تربیت بلال عثمان مکرر میدانی و چنین میدانی
 در خود مصورت ارادت و غور و بجهت تعلیم و تربیت ایشان است و هرگاه شوقانی بخمار تو باشد چنانکه در تحقیق و در لطیف
 کردم ظاهر است که هیچ نفس از برای انجاء کلام نمی آید و هرگاه شوق اول بخمار تو باشد و در جفت در حضور معرفت امام
 نا تمام باشد بل و هم نفسی است با انتخاب لازم نمی آید و هرگاه عاشقی در مقام عبودیت معشوق و جد در حدت و غم
 و التزم و احوال و هیئت از مساحت او خورد و خواب و لذت و آرام را بر خود حرام گرداند و معشوق را در انتخاب کند که بجز او را بر تو
 حلال کرده ایم تو بر خود حرام مکن که ما ظلم کند که ترا دوست نمیدانیم و بپیش از مخالفت ما و عاشق علیه بگوید که بنام عظیم
 قسم خورده ام که بروی من و جبر حلیت و حضور تو باشم که خورد و خواب را درام را بر خود حرام کنم و حمت اسم عظیم تو چنان اقتضا
 میکند که هر که مخالفت چنین قسمی کند تو از او مواخذه نمائی و قسم بنام تو را نتوان شک و حضرت معشوق جل جلاله و تعالی
 در جواب فرماید مرا در حضور مخالفت کنند که قسم بنام غیر خودم با فوط عظمت نام نظر بفرماید و در حمت و سحر و تحفی
 چند است اول آنکه کسی که بکیر و عقد ولایت بنام عظیم بر خورده و نیست مراد از قسم لغوی و مواخذه نکند و دیگر آنکه
 هرگاه بعد از ولایت هم خورد و قصد مخالفت داشته باشد اگر چه مستحق مواخذه و عقوبت است و لکن در صورتی

و سحر قرار داده ام که هر چه بر بنده صمیم لازم نیاید و ان تو سحر نیست که کار و سهل الواخذه که در ان تو سحر هست مقرر فرموده ام و ان
 انست که هرگاه بنده از خواهد حل قسم خود بکند یا نه فراز بندگان مسکین می آید که عیال و اسناد طفا کند از غلای متوسط که عیال خود مید
 با ایشان و بسو سال و یا یکی از بندگان مرا که بعنوان عاریت مقرر کرده ام که بنده او با سندان بندگی عاریتی خود را از او کند بجز است و در
 موسع است هر یک از شقوق نذر را خواهد اختیار کند و اگر هیچیک از این شقوق او را ملیر شود این سبکه که بر خود گذاشته بود که
 مطلق خواب نکند و در روزها مطلق طعام نخورد و با اهل خود مطلق نزدیکی نکند و اگر کافست که سر یوم را از برای رضای من و حمت نام
 روزه دارد و عید نام که در ان خصوص جبر فیض بر ان عاشق صادق لازم می آید بلکه این معاصات هر اشارت بر جمله قبولیت او و ک
 عنایت حضرت معشوق با او از این جهت حضرت سبط الرسول مولانا الحسن المحضی صلوات الله علیه و علی خیر وجهه و لایب و امیر و
 و لا خیر در عیال و عیال و این امر شریف را در مقام فضیلت بهر برز و کار خود و اینکه انتخاب اول کسی است که طیار او بر نفس خود
 حرام فرمود و در نزد ان بن معلوم میشود که حل لطیف نیز خارج محبت سار و کار است و المکلا علی التوفیق **لطیفه** بدانکه
 یکی از اسماء حکیم شان اسم غیور است چنانکه در حدیث نبوی وارد شده که از سعد العیور و انا غیر من سعد و الله اعبرنا
 و این معنی در مجلس مفر است که غیر از او نام محبت است و در معامله محبت الله غیر از جانب عبد محبت حقیقی است که باعث
 میشود سار اگر او را که هر چه مانع راه محبوب است از نفس و شیطان و اهریاد و بیگانگان میجو اهل هر از میان بردارد و همچنانکه
 از او نام محبت است که محبت میجو اهد مانع راه محبوب از میان بردارد و همچنانکه از او نام محبت است که سار راه محبوب می
 خواهد که در میان و سایل بسوی محبوب است شفاعت کند لهذا بعد از اهدا الصراط المستقیم و الا استشفاع و توسل بوسایل
 محبوب باید محبت و گفت صراط الذین انعمت علیهم و این استشفاع است که تو کلام اوست و ثانیاً از موانع راه محبوب بتراید
 حبت و گفت غیر المعصوب علیهم لا اله الا ان و این تیر است که غیر نام اوست در غیر المعصوب علیهم که حق خلق خلقی
 در صفت غیرت و الحمد لله **لطیفه** سیاق کلام مقتضی که بعد از اهدا الصراط المستقیم بگوید صراط الذین هدیتهم غیرت
 غضبت علیهم و غیر الذین اهللناهم و علی الذین سیاق بجهت است که چون در مقام استیجاب رحمت است بکافی که اول بر حجت
 جنبه رحمت بر جنبه غضب باشد مناسب است پس انعت علیهم بجای هدیتهم اسفاست با آنکه از آنکه هدایت فرموده محض
 انعام و کم تو بودی با استحقاق او و المعصوب علیهم بجای الذین غضبت علیهم ایماست با آنکه غضب فی ذات تو نیست و ذات
 تو رحمت محض است که در دنی المحدث القدسی سبقت حق غضبی بر بیضی مجبور ادا کردن افاده استغنی میکند که لکن
 که غضب بر او در شک و کویا فاعل غضب و محبت و کسی غیلا ما که کدام شخص بر او غضب کرده در حضور و منتهای
 ترک ولایت که با وجود وسعت رحمت تو ماصر محبت غضب است و تربت بهم و حقا که کمال عنایت و کم از انجا ظاهر میشود
 که بندگان خود را تعلیم میفرماید که در حضور من باین نوع با من مخالفت و کلام کند و هم چیز دیگر من این بجای اهللناهم
 و با وجود آنکه یکی از اسمای حسنی او اسم مفضل است اشاره است باینکه اهلل در عبد نیست بلکه ضلال امریت عذی

فرستاده خیزد و از غارت خود مزاحم رعایا نشوند و بخانه صنعتها و مسکن نروند سیاه مهتر برآمده حکایت عمل نموده روی خزان او را در دایره جمع
 در سپیدار کرده اند و مراحت نمودند و چون اینجا رسیدند سیاه مهتر برآمده حکایت عمل نموده روی خزان او را در دایره جمع
 و از طایفه خویش بر سرخ بردارند سیاه مهتر برآمده حکایت عمل نموده روی خزان او را در دایره جمع
 شکلا که مراحت نمود و احوال حکایت را استماع فرمود و او را احضار کرده پرسید که چه مقدار از تو سرخ غارت گرفته و می فروشی
 اکنون معلوم شد که آن نسبت اگر همان علی شود از حد استماع گردد و بعد از احضار او در محضر رسید و معلوم شد که دفعه یک از حکایت
 غارت کرده اند و از هر حکایت بامروا کشته شد و حکایت آنکه کویا و قیافات گفته بود که بر سرخ هر که کشتن گذارم او را ثواب سکا کرد
 ثواب استماع سکا که نصیب رفته حکایت را احضار نموده بعد از انباشت فقیر بر سیاست نمود حکایت عرض است که در عرض
 خویش نیست و هر که بر سرخ روزی بگوید که یک کجیه بخت است ثواب پیشکش میکنم و این جواب فرمود که از تو در تمام روز و در باب
 کدام بالاخره او را بوجه فرموده بود و حکایت را عرف نمودند و بعد از هلاک او یکدیگر را از او حکایت نصیب فرمود و در آخر از خود
 اینجا کتایت آنکه آن شخص که در بیان سکونت دارند و با هزاران رخت و رنج مشغول است از او پرسیدند و او را از آن خبر دادند و در بیان
 گذارند و بداند که در عالم یکفیه و چه مقدار درم و در بیان از آن خبر کرد و بداند که از آن خبر دادند و در بیان از آن خبر کرد
حیات از او ای مبارک الله لوسفر از الله لوردد و در محامد ذات و محاسن صفات بر اکثر اموال و بار تقوی میبودان امیر قلدران
 از اهل ایمان و از ارباب عرفان بود و در وجود و سخا و صدق و صفا و سبقت از هکسان میرود و با وجود دیوان جوانی بحسن تدبیر
 و صابت برای معروف و مصیبت مخفی و در موصوف بود و از باب ایشان کمال الفت و محبت بود و ایشان نیز در استرعیای خوا
 فقیه و با آنکه میبود و نوبتی فی الزمان امیر معرفت صبر و سواد بود که باعث شد که بصحبت عرفا میل نمودی و طریق بودت ایشان بود
 در جواب فرمود که من آن شخص را از فرق علم و حکما و شاعران دیدم و صحبت جمعی از آنان را یان و یوزان دهم و دست و سبب هیچ
 محلی نافع تر از محفل عرفا و هیچ صحبت پر منفعت تر از صحبت حقان ندیدم زیرا که در نزد ارباب دانش موضوع هر علم روشن و
 ظاهر است و موضوع علم عرفا ذات و صفات و اسماء الهی و نبوت و کفایت جاهلیت بر صحبت ایشان انفع و احسن باشد از صحبت دیگران
 که موضوع علم آنها آسمان و در بیان است **ذکر** از شهرت معروف و بخوبی به هوام و موصوف از شهرهای از بچکان از دیوان و باغ
 دیوان دارد و گویند که شش هزار خانه در دست و نواحی محوره مضافات و است از فقر از تیر بر سر مرحد و در اکثر مشیباتش
 موجود است و در مشیبتش سیصد و هشتاد و از استماع حسن بود و در آن که چه واقعه از آنکه اما اهلش بیایم تا امد
 کرد و به استماع صاحب کمال از آنجا ظهور نموده و مرحد و اهل الدین صاحب کمال را جام جم از آنجا آمده اکنون نیز اهل کمال از آنجا
ذکر مرند ناچار است از چند نواحی تیریز و محلیت فرج آنکه گویند نام قصه اینجا تیریز است باغات خوب دارد و از دیدن
ذکر مرزوهان شهر است که در تیریز گویند و اینها نام قریب است از قری حوانات که از آن موسیقی میسر شود و در آنجا
 سیر گویند و از آن در دیده **ذکر** مرزبان بفتح میم و زایع الیاد و من مع الالف و سکون و نون ثانی قصه است از قصص خواست

و محلیت محبت توانم قرب با صد خانه در دست و چند بار در مضافات و است از آنجا که بر و هوش فرج آنکه در تیریز هموار و فرج
 ان و استماع از مضافات سبز و وار و در مشیبتش سیصد و هشتاد و از استماع حسن بود و در آن که چه واقعه از آنکه اما اهلش بیایم تا امد
 میان جبال اتفاق افتاده و سر طوفان و غنای طوفان شمال کشاده است در کنار عرواق و در یک ربع از خانه در دست و نواحی بیایم تا امد
 اوست از انالیم و در این از آنجا که در آنجا نگاه سکنه اش مذاهب مختلف دارند و اکثر و متعدد جماعت خارجند و شیعیان
 و اسمعیله و اهل سنی و جماعت و هند و تیریز و اند عوام قوم عرب سیاه چهره و از متاع حسن بی بهره اند و بجهت عدالت حکام رعایت
 معمر و اکثر آنکه مسیبتش و نور و خلقتش در عیش و سرور و سکندر ارباب دولت و اصحاب ثروت و عوام اهل تجارتند و ملوسات
 و ماکولات آن بند از آنجا که در آنجا سکونت دارند و در آنجا سکونت دارند و در آنجا سکونت دارند و در آنجا سکونت دارند
 این شهر و محلهای مسقطیست هاکثر سلطان سعید ابن سلطان احمد نام است و در عداوت دارد شخصی غلام صاحب دولت
 و مکتب مکتب آنرا است گویند مالک سر هزار غلام حبش و نوبی و سولیسیت او را در آنجا اما اگر بید و بعضی مصاهرت فرما نغزای
 فارس مفتوح است و از دولت هفتاد و روز در مسقط بوده و حکام آنجا از ملاقات نموده است **ذکر** مسقط شهرت عظیم و مدینه است از آنجا
 از ملا بر کشور و در آنجا سکونت دارند و در آنجا سکونت دارند و در آنجا سکونت دارند و در آنجا سکونت دارند
 مودمان آنجا از آنجا که در آنجا سکونت دارند و در آنجا سکونت دارند و در آنجا سکونت دارند و در آنجا سکونت دارند
 مسقط دیده و در هشتاد و یک روز در مسقط بوده و حکام آنجا از ملاقات نموده است **ذکر** مسقط شهرت عظیم و مدینه است از آنجا
مشهد **مقدم** لفظ مشهد محل مشهور است و مشاهد جمع است یا آنکه معنی شهادت باشد و در عرف نام چند موضع است
 مشهد حسین و مشهد علی و مشهد مغاب و مشهد صاکیا همان مناسبتان اما آن مشهد کویله از مشهد طوق و مشهد
 و شاستان شهرت یکسان و مدینه است روح افزا در آنجا سابقه قریب بوده و نام او سنانا بوده بسبب مدفن امام ناصر علی الرضا
 بر در ایام شهری مشهور و در آنجا سکونت دارند و در آنجا سکونت دارند و در آنجا سکونت دارند و در آنجا سکونت دارند
 مشهد با فرج مشهور است و در آنجا سکونت دارند و در آنجا سکونت دارند و در آنجا سکونت دارند و در آنجا سکونت دارند
 شهرت و دلیت که بر الجبلین و در آنجا سکونت دارند و در آنجا سکونت دارند و در آنجا سکونت دارند و در آنجا سکونت دارند
 از این در آنجا سکونت دارند و در آنجا سکونت دارند و در آنجا سکونت دارند و در آنجا سکونت دارند
 ان و در آنجا سکونت دارند و در آنجا سکونت دارند و در آنجا سکونت دارند و در آنجا سکونت دارند
 کنار و در آنجا سکونت دارند و در آنجا سکونت دارند و در آنجا سکونت دارند و در آنجا سکونت دارند
 از آنجا سکونت دارند و در آنجا سکونت دارند و در آنجا سکونت دارند و در آنجا سکونت دارند
 مهدی و شیخ ابو محمد از آنجا سکونت دارند و در آنجا سکونت دارند و در آنجا سکونت دارند و در آنجا سکونت دارند
 حکام ایشان سید و ملاقات کرده بود احوال آن بزرگواران در کتاب با ص السیاحه بطریق تفصیل مسطور است و از آنجا سکونت دارند

قال با حاکم الله بری افرات بگو از کلام او انرا ابراهیم بنک نام معصوم الحویر که عمل نموده در حین کمال علی و حاکم سید الله
 قبل رسایند و بر سر شور و اواز از قلعه بیدار کرد و بیدار و زود و عود و حضور و غیاب و در هر یکی این کرامت مشاهده کرد و بفرمود
 که بولسا در هر دو وجه طریق اخبار این اتمام تمام می نمود و در هر دو قلع مسلک اصولی در هر وجه مالا کلام میفرمود و در هر وجه
 بخند برکت و بر پای ایستاده و بطریق شج و بسط متوجه ملت عاملین حق کشته است و در آنم که بر بالای علی و دار السلام بعد از دعوت
 مولسا رسیده و کلمات ایشان را در این باب شنیده و کتب در سایل از او دیده اگر چه در هر دو راه و احوال میان سید حسین و مقتدر از کلام
 اخبار بر سر قلع اصولی بیان نموده است اما در این مقام چنان مناسب می نماید که شطری از اقوال مولسا در هر وجه علی اصولی نوشته
 شود و تحقیق نماید که اخباری مشابه در کتب در سایل و سواد و غیره دیده و تحقیق آنها معلوم کرد و در خلاصه هر نویسی که
 حضرت رسول علامه و آنکه هدی مقید نظر داشته باشند و در قیاس و استحسان عمل نموده و بحکم آیه و ما یطیع امر الله و امر رسول الله
 الا و بی عی علم قطعی بود و بدو در پیش هر عمل می نمودند و بجهت نیست که مخالفان ایشان کرامت در نبوده است و خبر این اخبار
 در زمان آنکه هدی را نباشد بوده است بعد از غیبت کبری و کلام کرده است بر توحید و اخبار و آثار معصومیه و خبر و در هر وجه است حاکم
 و شایع میان ما می تواند سید رضی بلکه این در این زمان نیست داده اند اخباری را بر این امامیه بسوی علامه و چون که
 بعضی از ایشان دیدند که شاعت این خبر را و در این احوال ضرورت مذهب هدی و قادیان را و اول ایات و احادیث
 و انکار و در دین رجوع نکردند و بحکم بخالی های که در سرخ نموده اصول احوالشان در عراق سویلای عوام طلبه علم کرده
 از طرف ایشان باینکه این تبلیغ مباح شده است برای ایشان از هر ضرورت مثل اضطرابی که مباح میکند و در این مسئله
 امور کی که حواله دارد از این و گمان کرد که اخبار از دین نیست و باطل اند و از آنکه حکم موضوع غیر از حکم خود حکم است و اضطراب
 مباح میکند و در این موضوع حکم است نه خود حکم و نه همیشه اند و از آنکه مطلق اضطراب مباح نمیکند و این را باید که سید
 نه خود مکلف مضطرب بوده باشد و حال آنکه ثابت شده است تحقیق که اضطراب از مسلم بطلان تحقیق و در نفس حکم بجهت غیبت
 اما این تحقیق که سبب از خود مکلفین است چنانکه اجماع کرده اند و با تحقیقین با وجود آنکه اضطراب غیر مسلم است با وجود کثرت
 و سنه و معصومیه که عاقلان از احوال الهام متعین و فاضل کثرت از روایات اخباری و تحقیق بیان شده است
 در اخبار حکم بین و محمول حکم و مثلاً بر و خاص و عام و مطلق و مقید و ظاهر و باطن و سنه و بدعت و موضوع و غیر موضوع
 و معلوم و مشکوک و مظنون و محمول و متفق علیه و مختلف علیه و شاذ و نادر و مواضع انظار و ترجیح و تخییر و تسلیم
 و توسع و توقف و احتیاط و امر و نهی و احکامات و مباحات و اینها هر موقوف بر تتبع تا ما و استقامت تمام بر تحقیق که کلام ایشان
 تفسیر میکند بعضی را بطریق اضطراب در اخبار الله و حضور ایشان با قنیت بجهت حفظ شریعت و محافظت سینه اسلام و نیز
 او را که نبودند ایشان را حاصل نمیشد از توان و اتفاق مسلمین و ضروریات ایشان علی تحقیق اصول و فروع زیرا که اخبار
 اجماع هر بر فرض خارج شد امام از میان ایشان بر خطا و ضد صواب و بر معاصی و کذب و هتایان و لیکن لطف عظیم حضرت

کرم

کرم بخت و در هر مومنان که در ضلال برکت خود وجود و دعای ایشان و تشریف حدیث ایشان سر از هر کجاست و احوال ایشان ثابت و تحقیق
 و لیکن اکثر مردم عیال اند و ما هم عن الصبح لعل من یحقیق کلام ایشان از شکیان حق و معصوم و ما احتیاج دارند در جزئیات که معلوم نباشد حکم
 و از طرف شارع در هر کجاست اخباری است که بجزی بدین توفیق بجهت الله در دین خلا و شایع او در بعضی مسائل هر اخباری بود در کمال
 و بگویم که در قنیت عقلی و حقیق می باشد و این توفیق استغناء از اخبار الله اگر چه بوجه ما در بعضی اخبار متعین می باشد و بهر حال کرامت کرده اند
 اما می توانیم بهر در احتیاج و اضطرابی تا ما در جمیع انان و در کثرت از سبیلین بر غافلین و زامات و بعد از بجهت بدین
 خطاب کرده میگوید که اخباری که در دست است که بعضی را در دعوی ما و در خصوص حاصل شد از برای شما و از بعضی حکم نموده
 با و اما می دانید که اگر حکم میفرمود امام در آن مسئله هر حکم میفرمود مثل او یا جانی بود که حکم کند بخلاف او اگر میگوید که هر کجاست
 حکم میگوید مثل او یا جانی بود که حکم کند بخلاف او اگر میگوید که حکم کند بخلاف او اگر میگوید که حکم کند بخلاف او اگر میگوید که حکم کند بخلاف او
 کرده اند بجهت سبب این که حکم الله است در واقع و اگر میگوید که حکم الله در حق غیر از حکم الله واقعیت میگوید یا حکم و تحقیق
 حقیقت یا آن حکمی که ثابت شده است با و با هر دو حق است پس هر کجاست میگوید که حکم واقعی حقیقت و هو الحق لازم است که اخبار دین خود
 کرده اند باطلت زیرا که حق تکلیف و اگر میگوید حکم کردین خود کرده اند حقیقت لازم است که حکم واقعی حق نباشد و این باطل است
 بالضرورة و اگر میگوید که هر دو حق است باطل گفتند زیرا که باید بدین معاد حق بعد از آن میگویند که ادله اخباری و اقوال و اذات
 معارض میشوند پس حاصل میشود برای مجتهد از در مسئله چنانکه تصریح کرده اند با و رؤسای شما قبول خود کردید و در غیر حق
 و غیر حق و در اشکال و غیر نظر غیر اینها را اگر رجوع نمایند در اخبار با حاکم لازم است در دریا کسلسل و اگر باطل شود بجهت رجوع
 بسوی شارع مستخرج میشود از معروض نیست که مسئله خالص است از بعضی اخباری که اخباری در عقاب او و اگر
 قایل شود بتوقف یا تحویر یا احتیاط لازم است اما این اخباری که در هر جایی می شود توقف یا تحویر یا احتیاط پس
 هر چه باشد جواب اخبار این است و بعد میگویند که قوم میگویند بدین بقای تکلیف با انفس با علم حلال کرد برای
 اعتماد بطریق این گفته میشود که هر کجاست که مقتور شد حق در مسئله و حاصل شد با یا قایل میشود یا در تعارض تکلیف و از خلاف ضرورت
 و با اعتماد بطریق مبتدا و استحسان و سنه و هم و چنانکه هست با محالیت فخر و عدم جواز بخلاف آنکه بکلام و واقعیت را بدین
 حکم مطلق مادام که تکلیف با قنیت پس هر چه میگویند شما در حق اخباری که میگویند اخباری که شما در علم و اخبار و هر چه جواب شما
 پس جواب است و نیز گفته اند که چون ثابت شد که اخباری بر تفرع نکند از اضطراب در وقت اقتضا کتاب و سنه و غیر شما چنین موقع
 نشود در وقت اخباری نیز در سبب که باعث بود با جهاد با قنیت بجهت سبب یا باید که گفتا نمایند بر کتاب و سنه و غیر شما اینها
 از قول خدا و رسول و عزت ظاهر و با قایل شود بجهت حق مبتدا و استحسان و سنه و هم و چنانکه گفتا مطلق مبتدا و استحسان
 پس باطل اند در حق مطلق عمل الانصاف و ما سنه و هم و چنانکه معمول می شود و در روایات اخباری که میگویند در درج
 علم در هر حال و مخالفت میفرمودند با بابت قرآن و احادیث اهل بیت عصمت و عرفان و قوم میگویند بدین اهل ضلالت و غفلت و غفلت

خود را به منسوب میسازند و کلام او را به جهت بهان ق طع میسازند و لا عبد الا امری در لغت صاحب شفا تصریح نموده اند که اگر
 چه ظاهر هر یک است و باید که کلام باشد اما فی الحقیقه اولی بوده اند و تربیت از راهانیت خواهد بود الحاق غی و فی یافتند و گفته اند
 که سلوک و رفتار و مخالفت و سازش و سلوک امیر کلان بود چه او مشایخ و ذکر خفیه را با ذکر علانیه جمع میکرد و اندوخته خفیه را اختیار
 نموده و از ذکر کلی حساب میکرد و هرگاه که صاحب سلوک را در مجلس ذکر و محاسبه میکرد و از آن مجلس بیرون
 میرفت اندک کسی که بگوید که قدح و جرج سلسله نقشبند بر او غوری با آنکه در سلسله حجبی از تحقیق بوده اند مثل خواجه عبد
 الخاق غفرانی و خواجه ابوالدین و خواجه علی الدین عطار و مولانا نظام الدین که میرسد شریف جرجانی با آن فضیلت و تحقیق
 که مدیانی با و کمال خلاص و ارادت داشت و او مثل خواجه ناصر الدین عابد الله احرار و خواجه سعید الدین کاشغری و علاء الدین
 جامی صاحب شفاست و غیر هم از محققین که همگی صاحب تالیف و تصنیف بوده اند و اظهار خلاص و ارادت با ایشان نموده اند
 جواب آنکه اولاً بعضی نسبت اولی کرده و سلسله انبیا است نموده و قدح و جرج نسبت ثانیه را کرده ایم با آنکه طریقه ذکر و ذکر کی
 در سبیل مقدمه پس باید اصل این سلسله را ما خور از اما معصوم باشد و از او بگوید دیگر میگوئیم و مقدمه بری که سلسله
 ایشان در احوال باشد با ما نموده باشد لکن صاحب شفاست که شیخ شمس الدین کلک که از کبار اصحاب امیر کلان
 سفر حج نموده بودند و از راه پیاپی آمده است در عرف با مشایخ وقت صحبت داشته است و طریقه و تفریق ایشان بماء
 اله و زده و انتشار داده پس بر این نقل طریقه نقشبندیه بر ما خورین که در سبیل ایشان در کیفیت سلوک موافق است با سبیل
 سلسله که هستند معصوم و مثلاً در اصل ما خور از اما نموده و از سلسله خود ایشان نموده و سلسله علی بن ابراهیم علی الله
 محمد و الله ظاهر **در نکات** بکثرت کاف فارسی مع الف و سکون و قریب از لغت کمال گویند محلیت مرتب و اما
 از شهر کرمان در هر چند روز و پنجشنبه و شنبه است گویند چند سال قبل از این مدت هفتاد سال کمی مانع از آمدن
در نکات بکثرت و سکون کاف فارسی و فتح دال سکون ها بلکه الیت از بلاد انا طوطی گویند بلکه الیت خوش آب و هواست
 فله است **در نکات** بر وزن مدینه قصیر الیت دلت از توابع لکیم و ما این مراد با و لکن واقع و جواب او اسع و قریب
 هزار بار خوانده است و قریب معر و مضافات است از اجزاء و شیرین و هوای نجات فرین و در مشاکر هند و آن
 دیگر حقیقی و هب و قند و شیر را میسازند و در روز و در جای و در خلقت را مشاهده نموده و میگویند **در نکات**
 بر وزن خمسة کسوریت مشهور و دیاری و ماغواه و السمر و کور و مشتمل است بر بلاد عظیم و فضیلت و قلم و عبا و البیاد و البها
 خوشگوار همگی از اقلیم ششم و بعضی بلاد از هفتم گویند و آنکو و خوبترین دیار است و طرف جنوبی متصل است بمکه
 درم ایلی اکثر هوای بلاد شمر است و ملوک اند با رخا نندان قلم و در دمان عظیم اند و خود را بانو شیران عادل نسبت میدهند
 مردم و محو ما طایفه بخلای و خوش مشرب و با اعتبار و از سایر فرمانروا نند خالی اند و مردم و متبنا باشند چنانکه قسطنطنیه
 با یوز پادشاه عسره با قریب ملاقات نمود و چندگاه طریقه محالست بمود و ابواب معاش را کشود تا آنکه روزی از جانب پادشاه افتاد

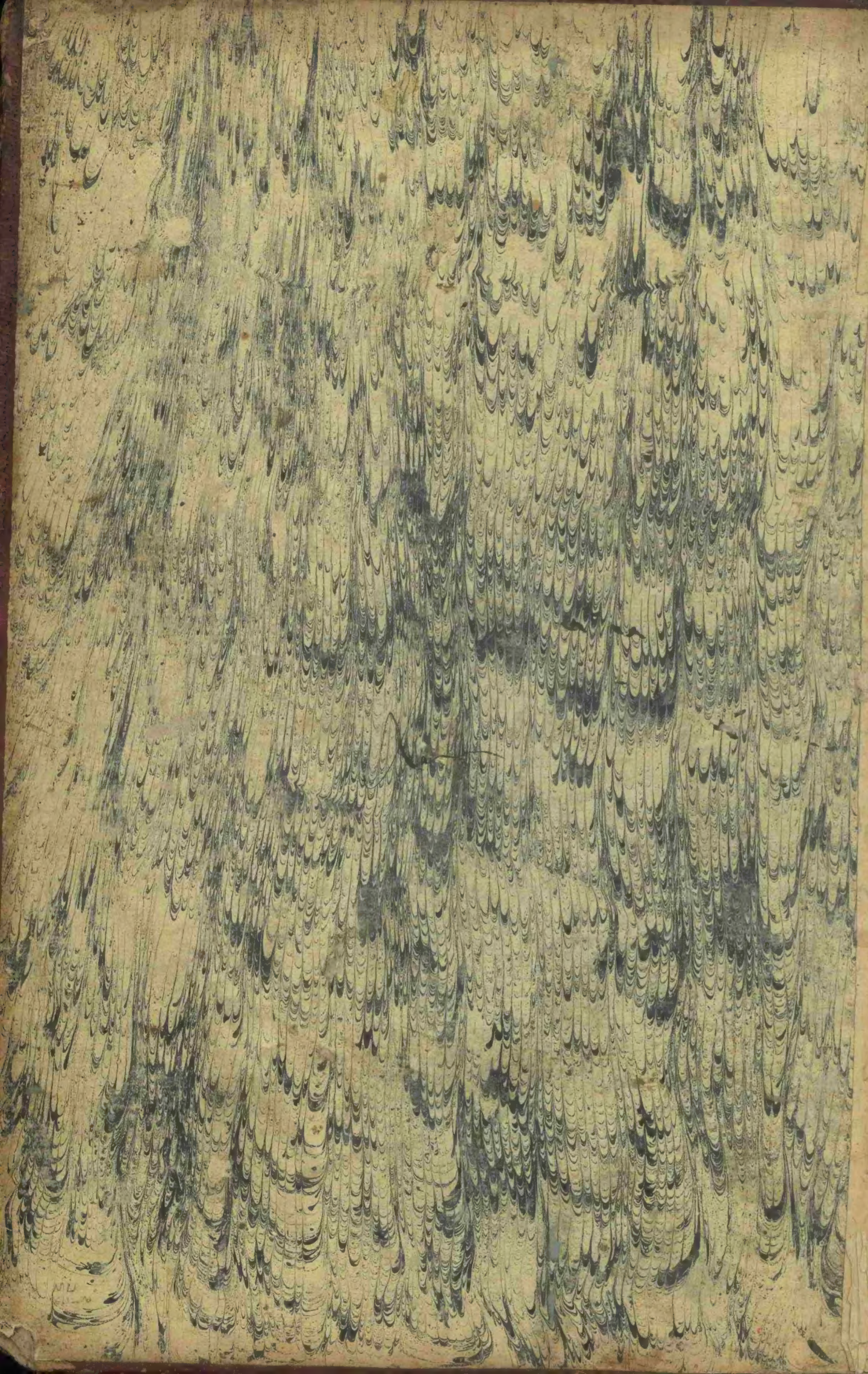
لیات عسره تکلیف نمود و چون در سیاحت آمد با یار همدان فایده آفرینی نمود و لایم اقبال نکرد مع هذا حلهات پسندیده بجا آورد
در نکات ناخبر است از نوعی بدخشان و در میان کوهستان و مشتمل است بر قریب از آن این خوب و هوای مرغوب است اگر
 چه در قریب دله اما بنا بر این رسیده است و در مشاکر حنفی مذکور دیگر اسمعیل اند **در نکات** و فتح نون اول سکون نون تا
 و دال بلکه الیت بجهت مال از بلاد هند وستان لغزشها نکرده است **در نکات** و قریب از آن فیض بلاد چهار فصلی شهر
 بلخ گویند در اینجا آنکه نزل کرده و بعضی گویند نام آن آنکه بوده و بعد از ظهور ملت سبناخراجه و در زمان سلطه
 حسین بن ابراهیم بخاری ظهور دله و لوح سکی بر سر افتاد بود و در آن نوشته شده بود که هلا قریب علی بن اسماعیل هلا قریب
 کیند و بارگاه بر سر تربت انحضرت ساخت و عمارات خوب و محلات مرغوب پروا خند و موقوفات بسیار محله خدام مقور
 نمودند و ابواب با زر و بر روی طلا کشیدند و مردم نیز موقوفات بسیار از آن تربت مشاهده میکردند اکنون زیارتگاه عالی
 و دون و طواف حوائط سنگین و مسکون است و چون جعفر بر یکی از آنجا بوده و در آنجا نشو و نما نموده است لهذا حنفی از آنجا
 بر آمدن غودن مناسب است **در جعفر بر یکی** مخفی نماید که در کتب تاریخ مذکور است که تربت جعفر بمالک فرس رسید و در
 اوایل حال بحوسی بود و در آن کله نوها و عبادت مسعود جعفر بنا بر موقوفات از هلاکیت یافت و با عبا خود بدار
 الملك و بر شفاست و چون مجلس سلیمان ابن عبد الملك مروان رسید حال سلیمان ذکر کردن کرد و جعفر از آن مجلس
 بیرون کرد بعضی از سبب از آن سلیمان پرسیدند سلیمان گفت جعفر هر چه دارد زیرا که در باروی منزه است که چون
 زهر در مجلس او نهادند و حرکت ایدان جعفر پرسیدند گفت بلی در زیر یکین فریاد است که شد بجهت جعفر هر چه داری گفت
 هنگام شدت و آلامی که میبایران لقب جعفر برون کردید و بعد از آن جعفر در خلعت سلیمان اعتبار تمام یافت و در زمان
 بنی امیه جعفر و اولادش تربت تمام اوقات گذرانیدند و چون دولت ایشان منطوی گشت و بنی عباس مقتدر گشتند نیز در
 استراحتی خواطر جعفر میگویند که بعد از حبس که اول کسی که از البراکه با و روز اقامت نمود و یک بود و بعد از آن
 خالد بن جعفر وزارت نمود و بعد از خالد بن جعفر بنی عباس که امروزارت گشت و بایر قلمر بجای از روی سلف در گذشت
 با و بی بجای و چهار فرزند رسید عطا که در فضل و جعفر و محمد و موسی و ایشان سر بر خلافت بمنا بر قوام ابر بودند ملک
 البرک در غایت استقلال و وزارت نمودند و بخو شاد اوقات گذرانیدند تا آنکه سه پسر بهر داده خود را استرداد نمود و
 ابوالفضل بر روی انظار بفرمود گویند سبب تغییر مزاج هارون بر او مکران بود که در روز جعفر را دوست داشت و بیعت
 او علی هر دو تلخ بودی و بیوه و ناخواهی بود عبا سر نام بصیحت او نیز شغف تمام نمودی و چون مجلس نشست خواهر را
 احضار نمودی و جعفر از دخول مجلس بعلت عبا سرا باز کردی و بیوه جعفر گفت که ما میبایم که سبب خلف تو از تو ما
 چیست و مانع داخل شدن تو بمجلس ما کیت ما عبا سرا و بکاح نزد او ریم و تو را از این شرمساری برادریم مشروط باینکه
 میاتو و عبا سر شما هک و مکالمه ای می نماید و اگر چیزی اتفاق افتد **در نکات** میسازند که بجای که جلد تمام بد و بر شو

عقد عباس را با حعفر بست و بعد از آن پید هشت مجلس نشست **نظم** و یک یک میخیز و میخیز بود که گفت از کشتی دور بود چون حعفر برود
حسن صوری و معنوی راست بود و همواره جوکات شیرین و کلمات تمکین دل عباس را میبرد و لعلها با سبزه زده جان طالع وصال
جانان گردید و حعفر پیغام فرستاد **نظم** و کارادت مشکل با دل خوشی که گفت من نیادم مشکل خوشی ای باد جانای نای دار جان
شعر این رفت از کجا آورده وین فوت در کجا پرورده که کشند او ای هجران از اقبال دلی و دهم حسنه یه جو مانا و هم لطف معنی
نظم در این حرف و مهر بائی در سفر شام کو با شد حعفر جواب فرستاد که سبزه و لعلها را ای آنکه این منار باغها را که زنده و جام و میا
اندای یلبس زور سالها حمار وصالان دلدار در کا دکه خیال المثال ما فقیران بیافزا که دوزخ بقیع در حرم خوشیدر میافزا
سهار با ماه چه نسبت و علم را با وجود چه مناسب ظلم را با وز چه رازی و دیو را با وجود چه ساری مورد را با سلیمان چه آشنا
و سبزه را با خلاد و نچه را بی حال کشیشان کوی ملائک را با خاندان عزت چه سلامی و نرویان زاویه نکت ما با دودنا خلافت
چه بیای که چه دارای شرع در میان ما مانعی نگذاشته و صاحب کجای پرده امتناع از میان برداشته است اما از سیاست
نسان و از باز خواست خلافت هر سام و چون میل و فتن روی در آید یاد نهاد و محبت جانین دست استیلا بر وجود ایشان
میکشد و سلطان عشق لوی افتد و رکوز قلوب ایشان بر ازلت لشکر خوف و سباه حیا یکبارگی فرار نمودند و عقل بیجا
نیکو شریعت و سلک جمعیت هوش بیکبار بکسفت **نظم** عشق آمد عقل او بچار شد عشق آمد هوش او دوا شد عقل چون
سخن است سلطان چون سید سخن بچار و در کجی خیزد همان چه باشد عشق در بای علم نه در کشته عقل را با حقا قد عشق
چون شعل است کو چون روز و خیزد چه جز عشق که سوزد و سوزد صدف خلیفه کشته کز آن کس بشیر خیم انشیتش کینش اری
العشق ناز فی القلوب بحرق ماسوی المحبوب و نیز گفته اند که عشق با در موصد تقاطع علی افتد حعفر و عباس در در خلافت
فرستی یافتند و هم رشته مواصلت با یکدیگر بافتد حعفر بدو که هدف خلافت میسفت و در دلیل و فساد می گفت **شعر**
کلام بر روی دلف و معشوقه یکاست سلطان جهانم بخیر روز غلامست رو چون دلی با فیض الیک است حعفر را از عباسه بدیدر متولد است
ازین آنکه مباد از انزاسکار گردد و معلوم هر دو شود عباسه هر دو روز زنده را بجانب آنکه معظم فرستاد و موجب **ع** عاشقی و مسی و دیوانگی
نشان خفت عاقبت آنخبر هر دو رسید باعث انقراض دولت بر آنکه گردید عارف گوید که باعث انقراض دولت الیومک عباس برود
بلکه چون بجای بر هلاک انسان کامل اقدام نمودند ادبیا بخیر دید و کینا بخیر کشید زیرا که بر باب هوش پوشیده نیست که زنده اند
تا انقراض بنی آدم با ریح چنین مقرر نموده و بین مخطمه فرموده که چون دیوانی خواهد سپری جوید صاحبان دولت با انسان کامل
طوبی سینه جوید زیرا که هیچ دیوانی مقصود نکرد دید و افتاب اقبال هیچ دشمنی که مغرب زوال نرسیده مگر آنکه صاحب بد دولت
بکون نفوس زکیم و اقبال آورده یا آنکه خروج و امانت و امرو و یا آنکه بقتل و ازیت و مراعی بوده **نظم** و چون خلافت خواهد که پرده کرد
میلش از طعنه پاکان خطا هیچ قوی هلاکت مگر آنکه در انکار و انبیا و اولیا زده و هیچ شخصی حسد الدنیا و الاخره نگشته مگر آنکه
نعم خلاوت اولیا از مزین دل خود کشته **شعر** نادار در خلا نامد بدیده هیچ قوی در خلا سوا نکرد اگر بنا بر مصلحت با نماند

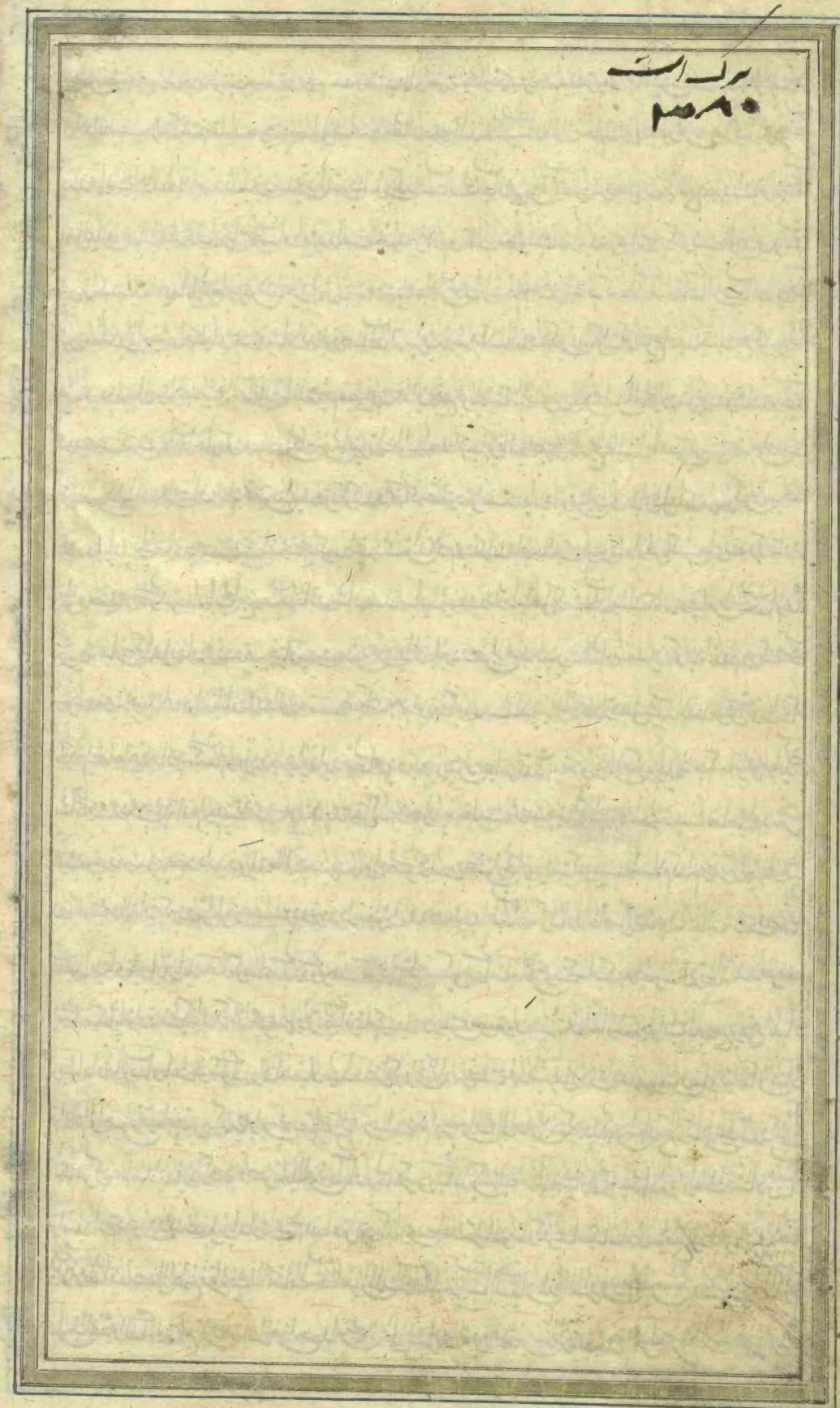
مهری باشند عاقبت الامر با همدان محبت و نصیحت ملایم الحزب شافند **نظم** لطف حق با حق ملا راه کنند چون که از حد بگذرد رسوا کنند
ملعون گردیدن شیطان و غرق شدن قوم نوح بطوفان و مبتلا گشتن غرود بعد الهای نامعلود و غرق شدن فرعون بدريا
و قتل رسید یهود و هلاک شدن قوم هود و معدوم گشتن امت لوط و شعیب و صالح و انقراض یافتن دولت بختیامیر و بنی عباس
و سایر افضای که بسبب قتل دنیا و دنیاویا یا محب اذیت و اهانت رسانیدن آنها بود ملوک عجم قریب چهار هزار سال سلطنت نمودند و طریق
علاقه داری بودند و چون با انسان کامل علاوت و ورزیدند و فرخ بر وی و ایادی دین کشیدند لهذا باری تعالی دولت ایشان را باری تعالی
و خاندان انجرات از نابود و ناجیه نجات و علت انقراض دولت خواریان قتل محمدا و پیغمبر دادی بود و منقرض شدن سلطنت
چنانچه قتل نفوس کامله سبب نمود و نهایت رسیدن دولت انجور قتل محمد و عزیز بن ابی بکر شد چون شاهان شیران و ملوک
برکنان بختیامان صفویه علاوت کردند و بعضی از ایشان را قتل و مرده اند لاجرم حکومت ایشان در گذشت و چون سلطان حسین صفوی
با ولیای دین محسوس گردیدند اما از هر دو کار خود را برورد و دولت صفوی منقرض شد چون نادر شاه بعضی از اولاد صفوی
الهی علی سر را قتل نمود و بعضی دوستان خدا را از بیت فرمود لاجرم دولت افشار چون شعله حسن و حاشا که نوزدی فرزندش
و چون ملوک زندیه بعضی عارفان بالله را از بیت و اهانت کردند بنا بر آن منقرض شد **نظم** هر که بگویم شوی بچند شود شرح او
هفتاد و نه کاغذ شود حاصل آنکه قوام عالم و نظام نبی آدم بوجود انسان کامل منوط و امور جزوی و کلی جهان و جهایان بکلیات
کامل الصفات و برپا است **اولا** که ما خلقت الافلاک بر این معنی است و این که هر دو ما کان الله **لعل** بهم و انت فیهما شاهد اعمد
و بر طبق المؤمنون کفایت حله و بقوی علمای امامی است **ثانی** که بر وفق الهی در شرف است و این که شیعتان فرزند نادر و مونا
و عالمان اجزاء انسان کاملند و صدق با علی و انوار ابواله که اکثر بنوه متابع اولاد نفس کل اند از کلام معراج امام انسا
کامل ماوم شد که اگر فرزند کسی را شخصی بکشد البته بپایر بقصاص کفایت آنرا بقتل رساند و اگر معصوم کبیر را بکشد و یا در وقت
و همد و زند و مردم و فرزند صاحب ایمان نیت پس باعث انقراض دولت ایشان چیست جواب گفته میشود بوجه متعدده
نخست آنکه مملکت مومنی در ولایت مخالف ساکن شد بموجب خبر است در هیک و ذهاب و هیک مذهب خویش را از یکجا
منحصر کند و معصومون مقتیر و بوق دین بافی نماید **ثانی** چون که حضرت احوالام ایضاً لازم آمد و چون سر کار آمد
فتاد هم زبان طفلان باید کشاد و دیگر آنکه دبا باشد که بر تو ایمان بر دل بعضی از انظار بفرستد و حقیقت انسان کامل
او را در مایه و ازل را پیشتر گردد و بعد از آنکه سر کار بر ایمان خود را سپهران دارد مانند موزل از فرعون و غیره و دیگر
چون خلاف ملت طریق علی را در ایمان بپایند و بکارند مذهب خویش را از بیت و اهانت و نکو ساید یا کافراست و آن مسلمان را پس مو
وان بی ایمان لهذا دولت ایشان برود و ام و سلطنت آنکرده مستدام است و اگر معصوم کبیر بکشد این اذیت رسانیدن و ایما
نمودن و اهانت کردن آن انسان کامل فرموده و ما را بر اینها امر نموده است جواب گفته میشود که انسان کامل صراط مستقیم و صفا
نقص و طمینه و قلب سلیم است و بر وفق امر و معنی النفس الهی از خیال انفسا بر و بر طبق اسلام است و این که از قبولات شیطان

بنگاه و بنا در درون و کجوات و در اعلا جایی مشهور و معتبرند **ششم** فرقه و همت در ملک برهان پور و دولت آباد سرورند **هفتم**
ملوک حلیما مادر از اولاد نظام الملکه که ولایت اورنگ آباد و سید دولت آباد را دارند **هشتم** راجهای پورده که در بعضی بلاد
دکن حکومت گذارند **نهم** راجهای بی نکر و بی پور که در ملک خولیش استقلال دارند **دهم** راجهای بی کیز که در رعایت جاه
و حلال حکومت میکنند و غیر از این ده فرقه در کوشه و کنار سیاه و بر احدى سراطاعت می آیند اکنون بدین نکر باب ملل مختلفه
و احکام مذاهب متفرقه دارند و بسیارند **اول** طایفه هندو ایشان سواد عظمی دارند **دوم** اهل سنه و جماعت ایشان نیز
امت بسیارند **سوم** فرقه اما می که از ایشان از شماره پور و مندا ما در ماکن متفرقه مسکونند **چهارم** کرده سکن ایشان مذ
حلیما در اید و در ملک پنجاب ملتان و کفری رعایت افتادند **پنجم** جماعت اسمعیلی ایشان از سایر فرقه گرانند **ششم**
روشنی از فرقه اسمعیلی فرزند **هفتم** قوم بیجان در جبال اکثر بر غیر سکونت دارند و غیر از اینها که مذکور شد خوا
مختلفه در بلاد بیابان و جبال ملکت و سعادت آباد و کثرت پیدا است بعضی گفته اند که بعضی بقاع بسیار زیاده مسکو
مجموعه آنکه چون حضرت آدم با او از جبال اذنهت بودند و بر یکی جبال سزید پس از آن قریب ملک هند است قرار گرفت و بر
لطیف حضرت زید حضرت آدم در هوای همت غیر شربت الفت گرفته بود بر یکدیگر در مقامی انحضرت فرزند اید که هوای
همت مناسبه اشتربتند تا بپایانند که کانی خود را که انتقال لطیف برکتیست دهفته کرد و با عث افتراق اجزا شود و بغیر
شده است از سعوری و غیره که اهلند فی عقولم و سیاستم و حکمتم و الوانم و صفت اخراجیم و صفای اذهانم و در نظر
مخلاف سودان از اینج و غیره و انما غلبت علیهم العربیة لما شد ما غنم فضعف لذلك عقولم و لما غلبت علیهم صفای
شود که اهل هند علم نجوم و ریاضی و فرائض و سایر خفیه چنانکه در یکی از احادیث که راوی آنرا از اهل کمال علم نجوم نموده است
حضرت در جواب فرموده که **اول** اهل هند در کتب و تاریخ مسطور است و **دوم** که از کثرت و بیان با قلم هندوستان
در بلاد و زمان حال تاری بود که یکی از سرداران خود را رسال نمود و گفت که بعد از نظام امور ملک نبودی مرا جمع کند
که در این هوای اندیشه را شکر را ضایع میکند و بگوید عصر منوچهر این برج بود که فرمان او را این بر میان هند فتنه گریست و
در ملک خود متمکن کرده و مرا حبت نمود و دیگر رستم این را بود که حکم کیم قباد بدین صوبه می فرستاد و فرزندش را در شکر
یافت و دیگر اسکندر روی بدین ولایت شاخت و کید را قتل رسانید و مرا حبت نمود و دیگر اسکندر سیاه بکان بود که بر آنکو
تاخت و دیگر بهرام گور بود که بطریق بدیل لوی سیاحت اندازید و بر فراغت و بعد از آنکه اهل اسلام بدان
ولایت لشکر کشیدند و اکثر بلاد را بجا آمدند و منوچهر و رستم را قتل کردند و ملک همت را در کوشه و منوچهر و رستم
بلا بجا و شاهان نموده و صحبت اکثر فرقه بدین بلاد رسیده و بیشتر کار و عیان از هند و مسلمانان بجا آمده چنانکه بعضی
معروف اکثر دیار و شهر که در این بلاد اهل ایشان در موقع خود ذکر شده است و بعد از این نیز ذکر خواهد شد و السلام علی شیخ
دو نام طایفه ایشان از اولاد حام و مذاهب متفرقه دارند و عموما شایسته اند چنانچه اکثر مذاهب ایشان در مقام خود

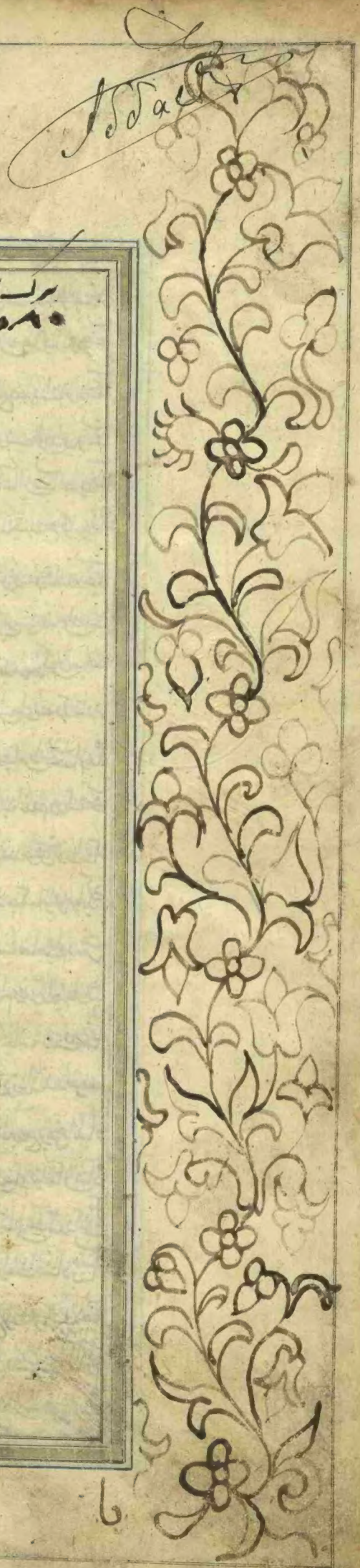
شده است **دو** نام طایفه ایشان از اولاد حام و مذاهب متفرقه دارند و عموما شایسته اند چنانچه اکثر مذاهب ایشان در مقام خود
کنند و قریب هزار بار خانه در اوست و قریب صد مضافات اوست و در پیش از هند و در دکن مسلمان و دیگر اهل ایمانند
دند و این هموار واقع و جوانب آنرا سراسر است و افریده و خلقت نظر رسیده است خلاصه صفاتی بنا شده **دو** نام طایفه ایشان
در کثرت و بدیل اتفاق افتاده و افرایش گشاده است از بنادر ملک صمدیه و محلیست مستفید فرقه از پادشاهان در دار
و بعد از باره قریب مضافات اوست و در پیش قوم عرب و همگی شایسته و در غریب و از در افریده و متاز و در افریده و بعد از
در اینجا نیز از کثرت است **دو** نام طایفه ایشان از اولاد حام و مذاهب متفرقه دارند و عموما شایسته اند چنانچه اکثر مذاهب ایشان در مقام خود
توامان واقفند و اما اینها را در اینجا مشاهده کرده اند **دو** نام طایفه ایشان از اولاد حام و مذاهب متفرقه دارند و عموما شایسته اند چنانچه اکثر مذاهب ایشان در مقام خود
هر دو در کثرت است **دو** نام طایفه ایشان از اولاد حام و مذاهب متفرقه دارند و عموما شایسته اند چنانچه اکثر مذاهب ایشان در مقام خود
کثرت و در اینجا مشاهده کرده اند و در اینجا مشاهده کرده اند و در اینجا مشاهده کرده اند و در اینجا مشاهده کرده اند
کسران کثرت است **دو** نام طایفه ایشان از اولاد حام و مذاهب متفرقه دارند و عموما شایسته اند چنانچه اکثر مذاهب ایشان در مقام خود
قلیله شیعه اما می اند و افرایش گشاده است از بنادر ملک صمدیه و محلیست مستفید فرقه از پادشاهان در دار
معرفت ملا و اولاد ایشان را در اینجا مشاهده کرده اند و در اینجا مشاهده کرده اند و در اینجا مشاهده کرده اند
الحاج زین العابدین شریفی در عرف یا انچه بلاد دیده و از سیاهان صاحب معرفت شنیده بدین وجه که میباید **دو** نام طایفه ایشان
بنده است و کثرت و در اینجا مشاهده کرده اند و در اینجا مشاهده کرده اند و در اینجا مشاهده کرده اند
ایشان شکر و در اینجا مشاهده کرده اند و در اینجا مشاهده کرده اند و در اینجا مشاهده کرده اند
قادر حکم دارد و کثرت و در اینجا مشاهده کرده اند و در اینجا مشاهده کرده اند و در اینجا مشاهده کرده اند
مجموعه نبات و خار دارد و خارش در اوست و در کثرت و در اینجا مشاهده کرده اند و در اینجا مشاهده کرده اند
کوبیده اما طعم میوه آن شیرین و با جلالت و در این بند در کثرت و در اینجا مشاهده کرده اند و در اینجا مشاهده کرده اند
معاشرت نموده عموما قوم عرب و شایسته اند **دو** نام طایفه ایشان از اولاد حام و مذاهب متفرقه دارند و عموما شایسته اند چنانچه اکثر مذاهب ایشان در مقام خود
و در پیش اکثر علی شریف و دیگر خفیه مذاهب و یکصدای اند که در اینجا مشاهده کرده اند و در اینجا مشاهده کرده اند
صنایع و از متاع حسن برخوردارند و در شجاعت و کثرت و در اینجا مشاهده کرده اند و در اینجا مشاهده کرده اند
دو نام طایفه ایشان از اولاد حام و مذاهب متفرقه دارند و عموما شایسته اند چنانچه اکثر مذاهب ایشان در مقام خود
نرکتان نفوذ دارند و در صباحت منظر و شایسته اند که در اینجا مشاهده کرده اند و در اینجا مشاهده کرده اند
و این خنکوار است قریب هزار بار خانه در اوست و در پیش قوم عرب و همگی شایسته و در غریب و از در افریده و متاز و در افریده و بعد از
بنیست و دیگر شیعه اما می اند و افرایش گشاده است از بنادر ملک صمدیه و محلیست مستفید فرقه از پادشاهان در دار



112



112



6